

زن مکمل خلقت

جلد دوم

عوامل اخلاقی در تطور و تحول

تاریخی

ازدواج

نوشته: عبدالواحد سیدی

مزار شریف افغانستان 1388

مشخصات کتاب

نام: زن مکمل خلقت (عوامل اخلاقی در تحول و تطور تاریخی ازدواج)

نویسنده و پژوهشگر: عبدالواحد سیدی

تایپ و کمپیوتر: نویسنده

اصلاح متن: نویسنده

ویراست: نویسنده

انتشار یافته: در تارنمای آریایی مدیریت آقای جرئت

تاریخ نشر: 1388

حقوق: به نویسنده محفوظ است

استفاده: با ذکر مأخذ استفاده از این کتاب مجاز است

انتشار شده: از مزار شریف افغانستان

فهرست مطالب

شماره	عنوان	بخش	صفحه
1.	تکامل و تطور ازدواج	اول	4
2.	سیر تاریخی منزلت زن و تشکیل خانواده	دوم	7
3.	جایگاه و منزلت زن در عصر پارس (هخامنشیان و ساسانیان زردشتیان)		9
4.	ارتباط خانواده با تمدنهای تاریخی		12
5.	ازدواج		14
6.	مراحل و گذاره های فمینیستی و عواقب آن	بخش سوم	15
7.	گرایش لبرالی		18
8.	گرایش رادیکالی		20
9.	گرایش سوسیالیستی		22
10.	گرایش های زن ستیزی یا زن آزاد خواهی	بخش چهارم	29
11.	اندیشه شناخت تشابه حقوق بانوان با مردان	بخش پنجم	40
12.	مهبط های تاریخی بانوان		41
13.	تاریخچه فمینیسم یا جنبش آزادی زنان		44
14.	موج اول		49
15.	موج دوم		50
16.	موج سوم		51
17.	حقوق و قواعد اساسی زنان در اسلام	بخش ششم	53
18.	انواع حقوق زنان		55

56	19.	قیمومیت
61	20.	ارث
61	21.	نشوز و نافرمانی همسر
64	22.	طرح و صورت اشکال
71	23.	طلاق
76	24.	شهادت و گواهی
84	25.	حجاب
84	26.	انگیزه و تشریح حجاب
96	27.	حجاب مانع پیشرفت زن؟

زن مکمل خلقت

جلد دوم

عوامل اخلاقی در تطور و تحول ازدواج

مقدمه:

هیچ اجتماعی بدون داشتن نظم و قانون نمیتواند دوام داشته باشد. بعنوان یکی از قضیه های تاریخ این را می پذیریم که نیرو مندی عرف و عادات، با ازدیاد قوانین، و همچنین نیرو مندی غرایز با ازیاد افکار و اندیشه ها نسبت معکوس دارند. برای بسامان بودن زندگی مردم به قوانینی ضرورت است که منشاء این قوانین قرارداد های است که مردم خود آنرا وضع کرده و پذیرفته است که این قوانین یا در محیط يك اجتماع توسط عموم مردم پذیرفته و قابل تطبیق میباشد و یا ناشی از عرف و عادات و یا هم ناشی از اخلاق، و یا قوانین موضوعه میباشد. قرار داد ها عبارت اند از طرز سلوک و رفتاری میباشد که مردم آنرا برای ادامه زندگی شان نافع میدانند. اما عرف و عادات از طولی قرن ها بنا بر وفق سنت انتخاب طبیعی در بین مردمان بصورت طبیعی جریان داشته است و توسط آن از افسد جلوگیری میکردید. آن عده از عرف و عاداتی را که انسانها برای خیر و تکامل خود دارای اهمیت حیاتی تشخیص داد اند باعث تنظیم اعمال بشری میگردد. که اولین پایه گذارهای چوب بست های حیات شهری از همین نقطه بجا طر داشتن يك قانون مدون میشد. بنااً اخلاق را در جوامع اولیه انسانها با پایه های همکارهای باهمی توصیف میکردند که همیارهای دسته های کوچک باعث تعاون در دسته

جات بزرگتر تصور میافت. که یکی از قوانینی را که از عرف و اخلاق انسانهای اولی نشئت کرده است قانون ازدواج میباشد.

تکامل و تطور ازدواج:

بخش اول

چکیده:

معنی ازدواج - مبنای آن از لحاظ زیست شناسی به این اشکال در جوامع بشری و در طولی تاریخ ارض اندام کرده است «کمونیزم جنسی - ازدواج آزمایشی - ازدواج گروهی - ازدواج فردی - تعدد زوجات - اثرات ازدواج در بهبود نسل - زن گرفتن از بیرون عشیره - (برونگانی) - ازدواج در مقابل خدمت -، در مقابل ربودن زن -، و در مقابل خریداری (کنیز) - عشق در نزد مردم اولیه - نقش اقتصادی ازدواج میباشد.»^[1]

نخستین وظیفه عادات و تقالید اجتماعی، سازنده قوانین اخلاقی هر اجتماع است که بر مبنای آن روابط میان دو جنس زن و مرد را بر پایه های متین استوار میسازد. زیرا این روابط اغلباً باعث و منشأ نزاع و تجاوز و انحطاط بشمار میرود. که اساسی ترین تنظیم این روابط همان ازدواج است که میتوان آن را به عنوان اتحاد يك جفت زن و مرد برای بهبود و پیشرفت نسل آینده، تعریف کرد. که ویل دورانت سازمان ازدواج را از ابداعات نیاکان اولی ما میدانند. اما این سازمان بر حسب حالات و شرایط در هر عصر و زمانه ای تغییر پیدا کرده و مطابق به خواست همان عصر جریان پیدا کرده است. مثلاً انسانهای اولیه بخاطر تداوم نسل بدون آنکه خواست ازدواجی مطرح باشد با هم زن و مرد آمیزش پیدا میکردند و همسر یکدیگر میشدند بدون آنکه در

زندگی بدون دو همسر اتحادی فراهم آید ، و به صورتی رسیده که در دوره جدید می بینیم : زن و شوهر تنها برای انبازی در معیشت با یکدیگر همسر میشوند ، و نسبت به پیدایش فرزند چندان توجهی ندارند .

بهر صورت علمای بشر شناس ازدواج را از ابداعات نیاکان اولیه ما میدانند .

شواهد زیست شناسی نشان میدهد که حتی بسیاری از حیوانات نیز در داخل گله های خویش از نر و ماده دارای زوجی میباشند که تا بزرگ شدن چوچه هایشان با جفت خود بسر میبرند . در دنیای امروزی بیشتر مردمان دیده شده اند که ازدواج نمیکنند ، مردم قبیله لوبو ، زن و مرد ، بدون اینکه کمترین توجهی به ازدواج داشته باشند ، با یکدیگر نزدیکی میکنند و هیچ قاعده و قانونی در کارشان نیست ، همینطور برخی از قبایل بورنیو حیات جنسی خود را میگذرانند ، بی آنکه متوجه رابطه ای باشند که دو همخوابه را با یکدیگر متصل میسازد ؛ بهمین جهت جدا شدن دو همسر در نزد آنان بسیار ساده از جدایی يك جفت پرنده است ؛ همچنان در میان ملیت های قدیم روس « مردان بدون تفاوت با زنان مختلف همخوابگی میکردند ، بطوریکه معلوم نبود شوهر هر زن کدام مرد است . » ویل دورانت در تاریخ تمدن این رویه را مشابه به کمونیزم اولیه ، در مورد زن ، خوراک و زمین توصیف کرده است .

اما پس از دوره های نخستین به تدریج ، اشکال مختلف اتحاد میان زن و مرد ، جای بی بند و باری روابط سابق را گرفت ، ولی تا هنوز هم انسانها قادر نبودند ازدواج را به شکل يك عقد دائمی در آورند . در اکثر قبایل زن با فرد فرد قبیله مدتی بسر میبرد و چون دوره تمام میشد اینکار را از سر میگرفت . در بین بسیاری از طبقات نیمه وحشی ازدواج بتمام معنی آزمایشی بوده ، و هر يك از هر دو طرف هر وقتی که میخواستند میتوانستند رابطه را قطع کنند . فرانسیس گالتن نقل میکند که در میان قبیله دامارا تقریباً هر هفته یکبار ، زن شوهر خود را عوض میکند . در میان قبایل تاهیتی در هاوایی تقریباً یکصد سال پیش ازدواج از هر قیدی آزاد

بود . مارکوپولو سیاح و جهان گرد اروپایی در یادداشت‌هایش نگاشته است که در مناطق کوریا و قوی شوهر بیش از دو هفته در خانه غیابت کند زن او با کسی دیگری ازدواج میکند .

خلاصه اینکه روش های اخلاقی تازه ای که ما در ازدواج به آن پایبند و معتقد هستیم ریشه های قدیمی دارد که از اثر قانون‌نویسهای مدنی و باورها و اعتقادات مذهبی ما به دارد .

در تبت اکثر آیدیده شده است که چندین برادر با چندین خواهر از قبیله دیگر ازدواج کرده است اما معلوم نمیشود که که زن کدام یک است ، آنها بشکل گروهی از همدگر شان تمتع میبرند . از قدیم روش چند همسری در میان طبقات مختلفی از جماعات بشری موجود بوده است . و یکی از عوامل عمده ای که مردان به تعدد زوجات میپرداختند از بین رفتن جنس نر در جنگ ها و خصومت های قبیله وی و در حین کار و غیره بوده است که تعداد مردان را بطور چشم گیر کاهش میداد که زنان ناگزیراً با مردانی که بیشتر از یک زن داشتند ازدواج میکردند . و از همین سبب چندگانی به تکگانی ترجیح داشته است . و حالا که دیده میشود با تغییر فورم های زندگی و آسان شدن کشاورزی و استخراج معادن و کار در دستگاههای تولیدی بیخطر و کاهش جنگ های تن بتن ، ازدواجهای چندگانی جای خود را به ازدواج های تکگانی داده است حتی ما در جوامع شرقی که معمولاً تا چهار زن در جوامع مسلمان مجاز میباشد ملاحظه میکنیم که مردم خود را به تکگانی عادت داده اند صرف در بین طبقاتی که از دانش کمتر بهره دارند و یا در اوج لذت طالبی های جنسی بسر میبرند ازدواجهای چند گانی بملاحظه میرسد . همچنان در میان طبقات اغنیا چه در اروپا و چه در قاره های دیگر رسم بر این بود که زنانی را بقسم کنیز و سوگلی در حرمسراهای شان نگاه میداشتند که این زنان مانند کالاهای تجارتي در معرض خرید و فروش قرار میگرفت و بخاطریکه میراث این اشخاص به زنان اصلی شان رسیده باشد فرزندان کنیزکان خود را از میراث محروم میساختند که این رسم با

لغو خرید و فروش مجاز انسانها تقریباً از بین رفته است . حتی در برخی از فرهنگ ها مثلاً در مصر و روم رسم بر این بود که دختر با پدر و خواهر با برادر ازدواج میکردند که این رسم در بین مردمان فارس در عهد کسرها نیز مرسوم بود . در بین قبایل سلاوها و صربستان تا قرن گذشته ازدواج با ربودن دختر که از قبيله دیگر صورت میگرفت انجام میشد که اکثراً باعث زد و خورد بین دو قبيله نیز میگردد . در بسا موارد کسانی در مقابل مزد بهای جهیزیه خانمش چندین سال به خانواده زنش مزدوری میکرد ، در متون عبری و در قرآن شریف آمده است که موسی (ع) چندین سال شبانی حضرت شعیب را به بهای همسرش انجام داده بود وضع ازدواج در قبایل اولیه چنان بوده است که مردمان عصر ما از نیاکان خود این رسم را (رسم ازدواج) را تقلید کردن اند .

سیر تاریخی منزلت زن و تشکیل خانواده

بخش دوم:

من در چند بخش گذشته هیولایی را که بنام فمنیسم در ارکان فیزیکی و آراء فکری زنان از سه قرن به اینطرف مخصوصاً در کشورهای غربی حکومت میکند و هر روز بیک جلوه تازه و جدید کانون گرم و پراز صفای زن را به نا باوری های بی اعتبار میسازد توضیحاتی داشتم که کماکان این مکتب را که با انقلاب صنعتی اروپا و عصر خرد همگام میباشد شناسایی کردم و از افکار و آرائی فوگویا یکی از سرسخت ترین گردانندگان عرصه فکری این مکتب عرایضی بعرض رسانیدم و مضرات و غفلت کاربهای که بکلی سطح اندیشه و داشته های معنوی زن را به باد نابودی در مسیر یک طوفان توفنده رهبری میکرد پرداختم . آنها حتی بالاتر از عقل و خرد زنان را بخاطر گریز از تشکیل خانواده و تربیه فرزندان که طبیعت الزاماً آنها را مامور به انجام آن ساخته است ، راه های دیگری را فراروی زنان کشودند و خود شان را در قالب بزرگترین مصلح جهان برای

زنان جاه داده آنها را از مرد که يك جزء ضروری ولایتجری زندگی دو فرد (زن و مرد) هستند دور ساختند . زنان بخاطر ریختن آبروی مردان بخاطری مقدار جلوه دادن آنها و غضب موقعیت کاری از مردان به چه توطئه های شوم و ننگین دست یازیدند . بطور مثال در سرباز خانه ها ، در فابریکات ، دانشگاه ها بخاطر طرد کردن مردان حتی از تحمت های تجاوز جنسی نیز ابا نکرند . جهت معلومات مزید به مقاله اینجانب در صفحه زن سایت آریایی مراجعه کنید .

این فمینیسم در طول متجاوز از دو قرن زندگی خود کوشید تا تمام باور های دینی ، و عقیدتی ، کلتوری ، اجتماعی و تاریخی زنان را نابود کند . چنانچه از سالهای 1960 الی سالهای 1990 را میتوانم دوره انحطاط فکری بانوان دانست . که در این مدت خانواده های هستوی در اروپا قسماً آسیب دید و به فرزندانیکه هرگز مادران شان را نشناختند و ندیدند سرنوشت شوم و درد ناکی را به ارث گذاشتند و این میراث شوم باعث آن شد که به صد ها هزار طفل تواند پدر و مادر خود را بشناسد و کلا در تیم خانه های دولتی در اروپا و امریکا پرورش یافتند که اکثر آن فرزندان بی مادر اکنون همزم جنگ های میباشند که روزانه صد ها جوان از این قماش را به دیار مرگ می فرستد . در خاتمه دهه 1980 کشور های انگلیس و ایالات متحده امریکا (تاچر و ریگن) متوجه این فاجعه هولناک انسانی شدند .

شاید سؤال ایجاد شود که جامعه جهانی چرا جلوفراخوانی این جنبش را در وقت و زمان مساعد آن نگرفته است

؟

جواب این است که فمینیسم اندیشه ای نوبنیاد است و زمان عنصر لازم و ضروری برای شناختن هر چه بیشتر ماهیت

این اندیشه است ، لذا جهان بخاطر شناخت این اندیشه و رفع و طرد آن به زمان نیاز داشت ، زیرا هویت و ماهیت اندیشه ها

هنگامی به خوبی شناسایی می شوند و گستره و دامنه شان برای اندیشمندان روشن می گردند، که در بستر زمان به دقت مورد بررسی قرار گرفته، توصیف ها، تحلیل ها و موشکافی های عمیقی توسط اندیشمندان و متفکران از آن صورت پذیرفته باشد، این در حالی است که فمینیسم با همه فراز و فرود هایش هنوز در اول راه قرار داشته و شناسایی دقیق آن مستلزم و نیازمند به زمان میباشد [1]. چه همین اکنون این جنبش خود را به بهانه های مختلف زیر چتر حقوق بشر، آزادیهای بالنسبه انسانها و غیره کانونهای اجتماعی پوشانیده و رنگ و جلوه های صد گونه ای دارند که شناخت این الوان نهایت دشوار است

حال میخواهم به موضوعاتی در زمینه زنان پردازم و یک تعداد قانونمندیهای را که الزاماً جامعه و تاریخ و ضرورت و

تداوم حیات بدوش زنان در طول زمانه ها گذاشته است باز گو کنم:

1. موقعیت زنان در عصر فارسها و زردشتیان:

زمانیکه تاریخ جهان کشوده شود به سنی بر میخوریم که در ساختمان آن زن و مرد سهم مشترك داشته اند و همین مشترکات باعث میگردد تا تمدنها پا استوار شوند؛ ویل دورانت در کتاب تاریخ فارس از اهمیت و موجودیت زنان به این گونه یاد آور شده است: «در زمان داریوش اول دین زردشتی نماینده روحی ملتی بود که جنبه اخلاقی دین در نزد شان مهم بود. زردشت چنین تولد شد: در همین زمان شعاعی از جلال آسمانی به سینه دختری فرود آمد که نسب عالی و شریف داشت، آن کاهن

دختر را تزویج کرد و دوزندانی تن های ایشان، یعنی فرشته و شعاع، در هم آمیختند، و از آن میان زردشت بوجود آمد.» [2]

این نمایانگر این مطلب است که شرافت و نسب شریف تا کدام اندازه در مشرق زمین قابل توجه بوده و مخصوصاً عفت و پاکی زنان را نشانه نسب عالی شان میدانستند. در قرآن نیز از زنان پاك به نیکی و بزرگی یاد شده است مادر عیسی مریم از جمله زنانی بوده است که قرآن بر پاکی وی مشعر است. «در جای دیگر از اوستا فقراتی دیده میشود که ریشه بابلی دارد، مانند فقرات مربوط به آفرینش جهان در شش مرحله (آسمانها، آبها گیاهان و زمین، جانوران و انسان)؛ پیدا شدن همه افراد آدمی از یک پدر و یک مادر،»^[3] اینها همه این را می‌رساند که بشر تا کدام اندازه به اصالت خانواده معتقد بوده و آنرا گرامی میداشته است. دین زرتشت تمام بدیها و سیئات را ناشی از مداخله شیطان میدانند از قبیل موجودیت حشرات موزی و ملخ، مار، مورچه و زمستان و و تاریکی و جنایت و گناه و بی عفتی و لوط و حیص و افات را از بداعات شیطان دانسته و نزد آنها مزموم بود. باید تذکر داد که «جنبه اخلاقی دین زردت عالی ترین و شگفت انگیز تر از جنبه دینی و الهی آن است؛ این طرز تصور به زندگی روزانه آدمی شرافت و مفهومی می‌بخشد که مغایر اندیشه قرون اوستایی اروپا که معتقد بودند انسان (چه مرد و چه زن) را مانند کرم ناتوانی تصور میکردند یا از (دید به اصطلاح فمینیستی) او را دستگاه میخانیکی خود بخود تصور میکند، هرگز چنان شرافت و مفهومی برای آدمی فراهم نمیشود. زیرا در ادیان مخصوصاً ادیان شرق انسان پیاده شطرنج نیست که در جنگ جهانگیر بدون اراده خود در حرکت باشد، بلکه آزادی و اراده دارد و انسانها را از هر جنسی که هستند دارای شخصیت مستقل میدانند، چیزهای را که با حقیقت منافات داشته باشد دروغ مجسم میدانند.»^[4] به گفته اوستا انسان باید این کارها را در اولویت کاری و اخلاقی خود قرار دهد: «یکی اینکه دشمن خود را دوست کند؛ دیگر اینکه آدم پلید را پاکیزه سازد؛ و سوم آنکه نادان را دانا گرداند. و در نزد اوستا مرگ را ترسناکترین معمای توصیف کرده است که

میشود از اثر نیکویی بر آن غلبه یافت؛ آنها عقیده مند بودند که اگر اساطیر و افسانه های در کار نباشد، ملتها از میان میروند و به همین جهت که به زنان ارزش خاصی را قایل شده بودند میترا و اناهیتا خدای خورشید و ماه و خدای رویش و حاصلخیزی و تناسل را در کنار اهورا مزدا خدای یگانه قدر میکردند و به آن توصل میجستند» [5] وی ویل دورانت معتقد است با وجودیکه تاریخ پیروان این ملت آمیخته بخون و آهن است ولی در رفتارشان مشحون از نرمش های اخلاقی میباشد. زیرا آنها پاکیزگی را پس از زندگی، بزرگترین نعمت میدانستند، و حتی کار نیکورا از دست ناپاک هرگز در نزدشان پذیرفته نبود.

در زمان زردشت، زنان همانگونه که عادت پیشینیان بود، منزلت عالی داشتند؛ زن با کمال آزادی و با روی کشاده، در میان مردم آمد و شد میکردند، صاحب ملک و زمین میشدند، و در آن تصرفات مالکانه داشتند و میتوانستند مانند اغلب زنان روزگار حاضر، بنام شوهر و یا به وکالت از طرف وی، بکارهای مربوط به اورسیدگی کنند؛ ولی پس از داریوش مقام زن در جامعه فارس مخصوصاً در میان طبقه اغنیا تنزل پیدا کرد، زنان فقیر که به ناچار برای کار کردن آمد و شد میکرد، آزادی خود را حفظ کردند ولی در مورد زنان دیگر که احتیاج به بیرون رفتن از خانه نبودند گوشه نشینی زمان حیص، که برایشان واجب بود، رفته رفته ادامه پیدا کرد و سراسر زندگی اجتماعی شان را فرا گرفت، و این امر خود بخود، مبنی پرده پوشی در میان اقوام شد و این عادات به اندازه ای پیشرفت کرد که زنان حق نداشتند آشکارا با مردان آمیزش

کنند ولی با وجود این زنان در خانواده‌ها و در دربارها دارای تسلط کامل بودند و روپوشی آنها به این منظور نبود که آنها از صحنه قدرت حذف شوند .

در فارس فرزند داشتن نیز مانند ازدواج از موجبات بزرگی و آبرومندی بود، پسران برای پدران خود سود اقتصادی داشتند و در جنگها بکار پادشاهی میخوردند و دختران به سبب اینکه بچانه دیگر کسان میرفت به آنان کمتر توجه میشد زیرا از دختران خانواده‌های دیگر بهره مند میشدند . زنان شوهر دار و یا دوشیزگانی را که از راه زنا باردار میشدند و در صدد سقط جنین بر نمی آمدند ، ممکن بود ببخشند ، په سقط جنین یا بچه انداختن در نزد آنها سخت ترین گناه محسوب میشد و مجازات اعدام داشت . لذا در بند هشن یکی از تفسیرهای مذهبی زنان را از هر دوی اینکار سخت منع کرده است . فرزندان تا هفت سالگی به اختیار مادر ، و بعد از پنج تا هفت سالگی تحت سرپرستی پدر بودند . مدرسه ها را دور تر از بازارها ایجاد میکردند تا دروغ و خدعه ایکه بازاریان به آن میپردازند مایه تباهی حال کودکان نگردد .^[6]

2. ارتباط خانواده با تمدن های تاریخی:

وقتی خانواده تشکیل شد تولید نسل و بقای آینده انسان را تداوم می بخشد ، زیرا خانواده سنگ اول در تهداب زندگی انسانها و تمدنهای شان میباشد . تا اوقت که دولت در فجر مدنیت تاریخی و سرچشمه دائمی نظم اجتماعی داخل شود ، قبیله عمل دقیق میان دو جنس زن و مرد را از وظایف خود دانسته و حتی در زمان تشکیل دولت های مقتدر نیز قبیله در راس مقتدر ترین موسسه تنظیم گر در راستای امور خانواده ها قدرت و موجوبیت خود را حفظ مینماید ما این قبلیل را که

ریشه‌های طولیل تاریخی دارد همین‌اکنون در دره‌های سوات و باجور و وزیرستان و در کشورهای عربی و کرد‌ها به شکل ابتدایی آن می‌توانیم مانند یک موزیم زنده ببینیم. تاریخ‌شناسان از جمله ویل دورانت به این عقیده است که در فجر تمدن آنگاه که انسانها به شکل خانواده‌ها پرداختند بخاطر قلیل بودن افزار دفاعی از شر حیوانات و موزیات جبراً به توافق رسیدند تا خانه‌های پیوست بهم را بسازند تا باشد که در مقابل حمله یک دشمن احتمالی بصورت موثر از عهده دفاع از خود برآیند. و اینکار فرآیند تشکیل خانواده‌ها بدور همدیگر گردید.

روابط در خانواده‌های ابتدایی: رابطه میان والدین و فرزندان در جامعه اولیه به اندازه‌ای ضعیف است که در بسیاری از قبایل زن و مرد از یکدیگر جدا زندگی میکنند. در استرالیا و گینی جدید و افریقا و میکرونزی و آسام و بیرمانی و در بسیاری از خانواده‌های دیگر هنوز قبایلی دیده میشوند که زندگی خانوادگی در نزد آنان مفهومی ندارند. مردان از زنان جدا هستند. در بالوای شمالی هرگز مجاز نیست زنی با مردی در جاهایی عمومی دیده شوند ولو که آن مرد حتی مادر فرزندانش نیز باشد. در کشور خود ما حدوداً سی سال قبل برای آقایان عار و ننگ بود که با زنان شان به بازار بروند و در مجامع عامه ظاهر شوند ولو که خانم و یا مادر وی با چادر پوشیده میبود. این طرز برخورد باعث آن میشد تا روابط نامشروع پنهانی بین زن و مرد برقرار شود که جامعه هرگز آن را نمی پذیرد. بنا بر این ساده‌ترین شکل خانواده همانهای هستند که زن و مرد با فرزندان خود در سایه پدر و مادر بزرگ زندگی دارند که مجموع یا تعدادی از این خانواده‌های مرتبط بهم قبیله و عشیره را تشکیل میدهد که از چندین قبیله یک قوم و از یکجایی چندین قوم یک ملت تشکیل میگردد. و بسیار امکان دارد

که در بعضی از مناطق اقوام نزدیک بهم يك ملت واحد را تشکیل بدهند . چونکه این اقوام دارای ارتباط خونی ، زبانی و دینی و اجتماعی خاص میباشند .

«در آینه تمدن اول سیمای زن بمشاهده میرسد در مدنیت سیمای زن به تدریج بالا رفته است منباب مثال باید گفت

که وضع زن در یونان دوره پراکلیس بسیار پست تر از وضع زن در میان هندیشمردگان امریکای شمالی بوده است . زیاد ترین وضع اجتماعی او بیشتر موثر بوده تا تربیت مردان و ملاحظه جهت اخلاقی آن»^[7]

3. ازدواج:

نخستین وظیفه آداب و تقالید اجتماعی ، که سازنده قوانین اخلاقی هر اجتماع است ، آن است که روابط میان دو جنس زن و مرد را بر پایه های متین استوار سازد ، چه این روابط پیوسته منشاء نزاع و تجاوز و انحطاط بشمار میرود . اساسیترین تنظیم این روابط همان ازدواج است ، که میتوان آنرا بعنوان اتحاد يك جفت زن و مرد برای بهبود و پیشرفت نسل آینده ، تعریف کرد .^[8]

[1] - پایان جنسیت ، چکیده کتاب ، تالیف محسن رضایی ، کتابخانه باشگاه اندیشه

[2] - تاریخ تمدن - ویل دورانت ، کتاب نخست فصل سیزدهم ، ص، 27 و 28 ، ظهور زردشت

[3] - همان ، ص، 31

[4] - همان ، ص، 36

[5] - همان ، ص، 38

[6] - برگزیده از کتاب فوق

[7] - مشرق زمین گهواره تمدن ، فصل اول عوامل کلی تمدن، ویل دورانت ، ص، 38

[8] - همان ، 40

مراحل و گزاره های فمنیستی و عواقب آن

بخش سوم

گزاره های فکری در شناخت بانوان برخورد های متباین اجتماعی را بار آورده است که این گزاره ها منجر به ایجاد مکاتب مختلفه در پر دایش به بانوان در طیف های مختلفه زندگی از جانب گردانندگان تفکر های گوناگونی از قبیل فمنیسم و غیره را به ظهور رسانیده است، که ما این نگرش ها و اطوار و تلقیها را اینطور بر میخوانیم: لیبرالی - مارکسیستی - سوسیالیستی - رادیکال - و پست مدرن که دایره فکری این گرایش ها را فمنیست ها در دایره افکار و نظریات شان انعکاس داده اند که به این ترتیب ثبت و ردیف بندی شده است تا باشد که از روی این

افکار و آثار پروپا قرس شتونندگان و گردانندگان این بساط پرده برآشته شود تا همه بفهمند که فمینیسم چه ناریا اعمالی را در قبال به کرسی نشاندن زن سالاری مرتکب شده است:

ضرورت است تا این گرایشهای را که توسط علمای جامعه شناسی شناسایی شده اند توضیح گردد تا بانوان بفهمند که در پس پرده چه چیزهای برای آنان تفویض میگردد؟ و از کدام چیزها بانوان را محروم ساخته اند؟ زیرا فهمیدن این مسایل بانوان را مستعد میگردد که سرنوشت خود شان را آنطوریکه خود شان آرزو دارند بسازند نه اینکه از سوی مکاتب فکری هزاران کیلومتر دورتر برای شان طرح ریزی شده و الزاماً زنان را مأمور به پذیرش آن گردانند:

I. گرایش لبرالی -

مهمترین محور ساختاری و اساسی فمینیست های لبرال را «رفع تبعیض جنسی» تشکیل میدهد که زنان در این آموزه میتوانند به رفع هر گونه تبعیض و فرق و تباین برخیزند و در این گونه موارد فمینیستها حتی با طبیعت زنانه نیز مخالفت کرده می کوشند بهر ترتیب که شده باشد طبیعت نفیس و شکندن زنان را به چهره های خشن مردانه تبدیل نمایند و یا لااقل پوشانند و حتی بخاطر ترغیب در این کار آنها را بکارهای بلند تراز توان شان میگمارند که حرفه های جاسوسی و خدمت در داخل نظامهای ارتشی، خدمت در فابریکات با کارهای توان فرسا و یکواخت در طول روز و غیره نام برد. این مشاغل باعث میشود تا بانوان برای همیشه از خدمات عاطفی نظیر پرورش فرزندان و همسر داری محروم باشند. آنها حتی بخاطر شکستادن دیوارهای تبعیض جنسی، زنان را در اردوگاههای مردان، با ریخت مردانه و سلیقه های ناجور موظف میسازند تا از یکطرف ارزشهای غیر زنانه (یعنی مردانه) خود را جلوه دهند و از جانب دیگر از فطرت زنانه گریز نمایند که نتیجتاً زنان هویت طبیعی اش را که حق هر موجود زنده است تا با همان نام بحیات خود ادامه دهد و هم در کتاب بزرگ کائنات بهمین نام ثبت باشد از دست میدهد؛ نتیجه این

میشود تا زنان آرایش و آرایش طبیعی خود را از دست داده و در عوض حتی در لجن متعفن فاحشگی پیش برده میشوند و تا پایشان کیر نیامده باشد به این سفر کثیف خود در بین مردان اوباش در مظاهر عمومی سرباز خانه‌ها و باشگاه‌های که بهمین منظور ایجاد شده، زنان را ظاهر میسازند تا زنان بتوانند بیشتر از دیگران آزادی جنسی داشته باشد و بیشتر از زنان دیگر غیر زنانه جلوه کنند. و بیشتر از دیگران در این عرصه انقلابی باشند. «در این موارد تقریباً ارزشهای میانگین زنانه از بین برده میشود و زنان همانند مردان با ژست «فردگرایانه» از مزایای ستندرد و کامل شهروندی برخوردار میگردند» [1]

در ذیل نظریاتی از کارشناسان این عرصه تقدیم میگردد

1. «برابری» و «رفع تبعیض جنسی» مهمترین محور اصلی مطالعات فمینیسم لیبرال است. بر اساس بنیان فلسفی لیبرالها یعنی «فردگرایی»،

زنان همانند مردان باید از حقوق و مزایای کامل شهروندی برخوردار باشند، زیرا در فردگرایی تمایزی میان زن و مرد وجود نداشته و زنان

همانند مردان انسانند و جنسشان هیچ‌گونه ارتباطی با برخورداری یا عدم برخورداری از حقوق مدنی ندارد. زنان از قابلیت قدرت

تعقل کامل برخوردار بوده و لذا استحقاق برخورداری از تمام حقوق انسانی را دارا هستند. [2]

2. مری ولستون کرافت، جان استوارت میل و هری تیلور از جمله مهمترین متفکران این گرایش محسوب می‌شوند. ولستون کرافت در نخستین

متن مهم فمینیسم «حقانیت حقوق زنان» می‌گوید: «زنان حق بهره‌مندی از همان حقوق و امتیازات مردان را دارند. اگر زنان به

تخصیلات دست‌یابند و به نوبه خود مخلوقاتی صاحب عقل به‌شمار آیند، موضوع «تفاوت جنسیتی» اهمیت خود را در حیات سیاسی و

اجتماعی از دست خواهد داد.». [3]

3. جان استوارت میل که با همکاری همسرش هری تیلور کتاب «اقتیاد زنان» را نوشته است، معتقد است: «جامعه باید بر طبق اصل «عقل»

سازماندهی شود. جنسیت زنانه ناشی از تولد، بایستی يك امر نامربوط به شمار آید و لذا زنان باید حق بهره‌مندی از حقوق و آزادی‌هایی را

داشته باشند که مردان از آن بهره‌مند می‌باشند به ویژه حق رأی برای زنان. [4]

4. بر این اساس تفاوت میان دو جنس زن و مرد ذاتی نبوده بلکه نتیجه اجتماعی شدن و زندگی جمعی است. به نظر این دسته از فمینیست ها تقریباً از لحظه تولد با پسر ها و دخترها به شیوهی متفاوتی رفتار می شود به گونه ای که زنان از پرورش تمامی استعدادشان به عنوان انسان بازداشته می شوند. این در حالی است که مردان و زنان از لحاظ استعداد با هم برابر بوده و زنان همانند مردان انسانهای کامل محسوب می شوند. تفاوت های میان مردان و زنان ناشی از روشها، انتظارات و قوانین تبعیض آمیز اجتماعی است که بر اساس آن پسران و دختران تربیت می شوند.

5. رفع تبعیض جنسی مرحله ای بالاتر از رفع تفاوت جنسی. به نظر فمینیست های لیبرال، برای بهبود مسائل زنان تنها برابری رسمی کافی نیست، بلکه باید قوانینی برای ممنوع کردن تبعیض علیه زنان وضع شود که بر اساس آن حقوقی برای زنان در محل کار، از قبیل مرخصی و دستمزد دوران زایمان، وضع شود. [5]

6. به نظر این دسته از فمینیست ها اصلاحات تنها راه رسیدن به آن حقوق است. گرچه هدف اولیه و اصلی فمینیست های لیبرال، اعطای حقوق کامل شهروندی دموکراتیک به زنان است، اما این هدف با تعقل، مقاعد سازی دولت و جامعه و اصلاحات قانون اساسی تحقق می یابد. [6]

7. از این طریق است که حقوق قانونی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی زنان به طور کامل تأمین شده و آنان در همه زمینه ها در جایگاهی مساوی با مردان قرار خواهند گرفت. با اصلاحاتی نهاد خانواده در آن تداوم یافته و مردان در آن نقش مساوی و برابر را در ایفای وظایف خانگی بر عهده خواهند داشت، علاوه آنکه زندگی زنان به هیچ وجه با موانع مصنوعی همچون پرورش کودکان مختل نخواهد شد. [7]

II گزارش مارکسیستی:

1. محور عمده مطالعات فمینیسم مارکسیستی در رابطه با «برابری» و «حذف سرمایه داری» است. به نظر این دسته از فمینیست

ها سرمایه داری مشکل عمده نابرابری میان زنان و مردان است. سرمایه داری اساساً باعث دو ستم بر زنان شده است، اول

آنکه زنان را از کارمزدی باز داشته است و بعد آنکه نقش آنان را در حوزه‌ی خانگی تعیین کرده است. به عبارت دیگر

کار بی مزد زنان در مراقبت از نیروی کار و پرورش نسل بعدی کارگران، به سرمایه داری سود می‌رساند و برای بقای آن

ضرورت دارد. [8]

2. اگرچه مارکس به عنوان تئورسین و پدر مارکسیسم در ارتباط با زنان همچون یهود، بحثی ارائه نداده است، اما همکار

دیرینش، انگلس، با نوشتن کتاب «منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» (1884) مباحث مهمی در زمینه زنان و

فمینیسم مطرح نمود. انگلس با حمله بر نهاد خانواده و ازدواج معتقد بود «خانواده هسته‌ای» به دلیل ضرورت‌های نظام سرمایه

داری تشکیل شده است، مردان از آنجا که می‌خواستند دارایی خود را به وارثان مشروع‌شان بسانند [9]

3. با ازدواج، زنان را کنترل کرده تا بفهمند وارثان حقیقی‌شان چه کسانی هستند. وی همچنین معتقد بود، رهایی زنان زمانی رخ

خواهد داد که زنان بتوانند بطور گسترده در امر تولید شرکت کرده و وظایف خانگی خود را به حداقل برسانند. به

عبارت دیگر استقلال اقتصادی زنان یکی از عوامل مهم برای رهایی زنان به شمار می‌رود. [10]

4. میشل بارت با نوشتن کتاب «ستم امروز بر زنان» (1980) یکی از کاملترین توضیحات فمینیسم مارکسیستی را ارائه داده

است. وی معتقد است استثمار زنان تنها ناشی از تفاوت‌های زیستی میان مردان و زنان و یا ضرورت‌های نظام سرمایه داری نبوده

است بلکه ناشی از عقاید و ایدئولوژی‌های مسلط نیز بوده است. به نظر وی این عقاید بدیهی می‌دانند که زنان فروتر از مردان بوده

و وظیفه زنان همسری، مادری و یا مانند اینهاست. [11]

5. به نظر بارت، رمز ستم‌دیدی زنان، نظام «خانواده یا خانوار» است. بر اساس ایدئولوژی حاکم بر نظام خانواده، خانواده

هسته‌ای به طور «طبیعی» شکل گرفته است. این نوع نظام، امری جهان‌شمول بوده و تقسیم کار در آن نیز بر اساس طبیعت

صورت پذیرفته است. تقسیم کاری که مرد را تأمین‌کننده امکانات اقتصادی و زن را تیماردار و تأمین‌کننده کار بی‌مزد

خانگی می‌داند. [12]

6. خانم الکساندرا کولنتای، بعنوان اولین زن سفیر در جهان، یکی دیگر از مارکسیست‌های فمینیست است. وی معتقد است،

مشکل عمده نابرابری، بقاء و ادامه مالکیت خصوصی است. وی حسادت و احساس مالکیت جنسی را به عنوان آخرین

نشانه‌های ذهنیت مالکیت خصوصی دانسته که باید از طرف دولت ممنوع گردد.

7. بر این اساس ایشان به الغای روابط تک‌همسری معتقد بوده و آن را برای سلامتی انسان به‌تر می‌داند. همچنین اعتقاد دارد که

رابطه جنسی را نباید جدی گرفت چرا که رابطه جنسی همانند تشنگی است که تنها باید ارضا شود. [13]

III. گرایش رادیکالی:

«نجات زنان» و «حذف مردسالاری» محور اصلی مطالعات و مطالبات این دسته از فمینیست‌هاست. این گرایش در مطالعات فمینیستی

آفدر حائز اهمیت است که حتی برخی از محققان معتقدند جنبش اصلی فمینیسم در واقع همین گرایش رادیکالی است. [14] بر اساس این

نگرش از آنجا که هیچ حوزه‌ای از جامعه، از تبیین مردانه برکنار نیست، لذا نابرابری‌های جنسیتی ناشی از نظام مستقل مردسالاری است.

هرچند سیمون دو بووار، ایوانیکز و جرمان گریر، از جمله متفکران اولیه این گرایش به‌شمار می‌آیند، اما در اثر فعالیت سیاسی

افراد دیگری چون کیت میلر با نوشتن کتاب «سیاست جنسیتی» (1970) و شولامیت فایرستون با نوشتن کتاب «دیالکتیک

جنسیت» (1972) است که گرایش رادیکالی به یک نظریه نظام‌مند درباره ظلم جنسیتی مبدل می‌گردد. [15] فایرستون در کتاب

«دیاالکتیک جنسیت» (1974) معتقد است: فرودستی زنان نه تنها در زمینه های آشکاری مانند قانون و اشتغال تحقق دارد، بلکه در روابط شخصی نیز وجود دارد. زنان نه تنها از مردان متمایزند بلکه زیر دست آنان اند. اساساً مرد دشمن اصلی زن است، بنابراین وظیفه نظری فهمیدن نظام جنس و جنسیت، و وظیفه سیاسی پایان دادن به آن است. به نظر فایرستون تفاوت میان مردان و زنان مبنای زیستی دارد. زنان به دلیل فیزیولوژی تناسبی شان و به این دلیل که ناگزیرند از نوزاد ناتوان انسان مراقبت کنند، از لحاظ جسمی ضعیف تر از مردان اند. این امر روابط اجتماعی ای را ایجاد کرد که بر اساس آن زنان برای تأمین امنیت جسمانی خویش ناچارند به وابستگی به مردان تن دهند. اما چون پیشرفتهای تکنولوژیکی، بارداری را به نحو دیگر نیز میسر ساخته است، بنابراین مبنای زیستی عملاً خاصیت خویش را از دست داده و فرودستی زنان و در مقابل سلطه مردان دیگر ضرورتی ندارد. این پیشرفتهای زنان را از اجبار به بچه دار شدن رها کرده و در نتیجه مردان و زنان می توانند در کار بچه آوردن و بچه داری سهیم شوند.

1. البته فمینیست های رادیکال جدید این نظر را رد کرده و معتقدند، فرودستی زنان مبنای زیستی ندارد بلکه ناشی از زیست شناسی مردانه است. مردان به طور طبیعی خشن اند و از خشونت شان برای تسلط یافتن بر زنان استفاده می کنند. مری دیلی در کتاب «پزشکی زنان» (1978) چند نمونه از شیوه هایی که مردان به بوسیله آنها زنان را آسیب رسانده اند و برای تسلط داشتن بر آنان خشونت را به کار برده اند را ذکر می کند: خودسوزی زن هندو- رسمی که بر طبق آن زن هندو خود را در آتش جنازه ای در حال سوختن شوهرش قربانی می کند - بستن پای زنان چینی، ختنه زنان آفریقایی، شکار مساحره های اروپایی و پزشکی زنان آمریکایی از این قبیل هستند. [16]

2. در هر صورت فمینیست های رادیکال معتقدند، امروزه فمینیسم به دنبال تساوی و برابری حقوق زنان و مردان نیست بلکه به دنبال یک تئوری مهم هست که منشأ اصلی کلیه پلیدیها را در برتری طلبی جنس مرد خلاصه می کند. اساساً برتری طلبی مردان از «گناهان اولیه» محسوب می شود. این دسته از فمینیست ها تئوری بزرگ خود را «چشم انداز جنسیت» خوانده اند، در قاموس اینها

«جنسیت» حرف مرز است. ^[17] همچنانکه بهره‌کشی طبقاتی، نژاد پرستی و نظایر آن از اشکال بی‌عدالتی در جامعه محسوب می‌شوند، «ظلم جنسیتی» بنیادی‌ترین و اساسی‌ترین شکل بی‌عدالتی در جامعه است. ^[18] به نظر این دسته از فمینیست‌ها اساساً اگر جامعه به عنوان «جامعه مردسالار» درک شود، روشنگر نقش محوری ظلم جنسیتی خواهد بود. ^[19] مردان در همه‌ی حوزه‌های زندگی به طور نظام‌مند زنان را زیر سلطه خود در آوردند و از این سلطه بهره‌مند می‌شوند، بنابراین رابطه میان دو جنس زن و مرد رابطه‌ای سیاسی است. مردان فرهنگ، دانش و توان ذهنی زنان را تماماً انکار می‌کنند به گونه‌ای که حتی علم مردانه برای مشروعیت بخشیدن به ایدئولوژی‌هایی به کار برده می‌شود که زنان را فروتر از مردان و نقش آنان را نقش کارگران خانگی تعریف می‌کند. ^[20]

3. این دسته از فمینیست‌ها «انقلاب سیاسی» را تنها راه حل نجات زنان می‌دانند. تا زمانی که ذهن زنان از تصور مرد سالارانه زدوده نشود و ارزش‌های سنتی مردانه از طریق فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تضعیف نگردد و شیوه تولید دانش مردانه دگرگون نشود، مشکل زنان حل نخواهد شد. زنان باید بر اساس زنانگی واقعی هویت جدیدی برای خودشان به وجود آورند چرا که با ارزش‌ترین خصوصیات، مربوط به خصوصیات خاص زنان است. زنان باید جدا از مردان زندگی کنند چون حتی در نزدیکترین روابط، زنان زیر سلطه مردان قرار می‌گیرند. ^[21] برخی از آنها آقدر افراط‌ورزیدند که معتقد به کشتار جمعی مردان هستند. ^[22]

4. به هر حال به نظر این دسته از فمینیست‌ها استقلال کامل از مردسالاری، دگرگونی نظام خانواده، بی‌اهمیتی تک‌همسری، کنترل موالید رایگان، سقط جنین آزاد، جانبداری از همجنس‌گرایی زنانه برخی از خواسته‌هایی هستند که باید در تلاش سیاسی به آن دست یافت.

IV. گرایش سوسیالیستی:

1. حذف نظام «سرمایه داری» و «مردسالاری» محور مطالعه فمینیست ها در این نگرش است. فمینیست‌های سوسیال معتقدند برای فهم مشکلات زنان و رهایی از آن باید هر دو نظام سرمایه داری و مردسالاری را به طور همزمان مورد مطالعه و ارزیابی قرار داد، که از این نظر این یک نگرشی «دوگانه گرا» است.

2. مردسالاری در جوامع سرمایه داری دارای شکل خاصی است. اگر چه مردسالاری فرایندی فراتاریخی است و مردان در تمام جوامع بر زنان اعمال قدرت می کنند اما زمانی که جوامع به سمت سرمایه داری پیش رفتند، مردسالاری در چنین جوامعی دارای شکل خاصی شده است. سیلویا والبی (1988) یکی از متفکران برجسته این نگرش، معتقد است: تمایز میان حوزه عمومی و خصوصی به نفع هم سرمایه داران و هم مردان است. سرمایه داری باعث گردید مردان به پیشرفتهایی نائل شوند، برخی از آنان به عرصه های سیاسی از جمله مجلس دست یافتند در حالی که هیچ زنی به این عرصه ها راه پیدا نکرد. مردان در حوزه عمومی توانستند به مبانی قدرت جدید بسیاری دست یابند که زنان را به آنها راهی نبود. این مسائل باعث شد که آنان بطور گسترده بر ایدئولوژیهای خانگی مسلط شوند. بنابراین فرودستی زنان در جامعه سرمایه داری تنها حاصل منطق سرمایه داری یا مردسالاری نیست بلکه نتیجه تغییری در منابع قدرت مردانه در پی گسترش سرمایه داری است. هنگامی که اقتصاد خانگی محدود گردید و تولید سرمایه داری جایگزین آن شد، مردان در موقعیت کسب مبانی قدرت جدید قرار گرفتند. [23] بنا بر این از زمان پیدایش سرمایه داری شکل مردسالاری هم تغییر پیدا کرده است، مردسالاری خصوصی به مردسالاری عمومی تبدیل شده است. در مردسالاری خصوصی تنها زنان را در خانه نگاه می داشتند در حالی که در مردسالاری عمومی مردان در تمام حوزه ها بر زنان مسلط اند. [24]

3. در این گرایش رهایی زنان با «انقلاب اجتماعی» صورت خواهد پذیرفت. چرا که اساساً جنس، طبقه، نژاد، سن و ملیت همگی ستم‌پذیری زنان را پدید آورده و فقدان آزادی زنان، حاصل وضعی است که در آن زنان در حوزه های عمومی و

خصوصی به سلطه مردان در می‌آیند، بنابراین رهایی زنان تنها زمانی فرا خواهد رسید که تقسیم جنسی کار در تمام حوزه‌ها از بین برود. به بیان دیگر روابط اجتماعی‌ای که مردم را به صورت کارگران و سرمایه‌داران و نیز زنان و مردان در می‌آورد باید از طریق انقلاب اجتماعی برچیده شوند. [25] روابطی که ریشه در خود ساختار اجتماعی و اقتصادی دارد و لذا هیچ چیز کمتر از ایجاد تحول عمیق یا «انقلاب اجتماعی» قادر نیست یک چشم‌انداز نجات‌حقیقی را به زنان عرضه کند.

4. بر این اساس سوسیالیست‌های متأخر توسعه‌ی کنترل موالید رایگان، سقط جنین، مراقبت‌های درمانی و بهداشتی برای زنان، مراکز مراقبت از کودکان، رسمی شدن کار در خانه از سوی دولت و سهمین شدن مردان در پرورش کودکان را خواستار شدند. [26]

۷ گرایش پست مدرن:

این گرایش نیز «حذف مردسالاری» را محور عمده مطالعات خویش قرار داده است. پست مدرن‌ها از آنجا که با ارائه هر گونه تفسیری واحد و جهانشمول از جهان مخالفت می‌کنند، در باب مسائل زنان نیز معتقدند همه نگرش‌های فمینیستی چون در جهت ارائه تفسیری واحد و جهانشمول از زنان برآمدند، لذا دچار مشکل هستند. به نظر این دسته از فمینیست‌ها اساساً ارائه تفسیری واحد و کلی در باب واقعیت، حقیقت، معرفت اخلاق و سیاست، در واقع تداوم فرهنگ مردسالارانه است، در حالی که در مقابل اینگونه تفسیرها، چندگانگی و کثرت امری مطلوب و ضروری به نظر می‌رسد.

میشل فوکو و ژاک دریدا، دو پست مدرن برجسته، تلاش کردند تفسیرهایی از فمینیسم ارائه دهند. در حالی که دریدا در مباحث اندیشه‌ای به «ساخت شکلی» توجه داشت، فوکو تلاش نمود تا بحث از «قدرت و همبستگی اش با دانش» را گسترش دهد. به نظر دریدا با توجه به دو قطبی بودن کاربردهای زبان مانند زمین و آسمان، ماده و روح، زن و مرد و غیره، باید اینها را از برداشته‌های مابعد الطبیعه‌ای‌ها ساخته و بنیادهای ساخته شده آترا مورد سؤال قرار داد، و به تعبیری دیگر آنها باید «ساخت شکلی» شوند. [27] مردسالاری علت است اما این

«زبان» است که مردسالاری را بر تمام قلمرو فرهنگ و ادبیات حاکم کرده است. [28] فوکو به کل مسأله جنسیت از جمله جایگاه و نقش

زنان و ارتباط آنها با تولید و توزیع قدرت که عمدتاً مردسالارانه یا پدرسالارانه هستند نگریست. [29]

به نظر این دسته از فمینیست ها خصیله به نام مؤنث و مذکر وجود ندارد. اساساً روابطی که بر زنان تحمیل می شود و برخوردی که میان

دختر و پسر تفاوت ایجاد می کند ناشی از ساختارهای اجتماعی هستند که موجب بردگی زن در طول تاریخ شده و باید ساخت شکنی

شوند. اما در عین حال آنها تأکید می کنند که این مسأله هیچ ارتباطی با ازدواج و نقش مادری ندارد.

بر این اساس با توجه به نگرش فمینیست های پست مدرن شاهد تحول در گرایش فمینیستی هستیم. در دهه 1990 علاقه فکری در

نهضت فمینیستی از موضوعات سیاسی و اقتصادی به سمت موضوعات فرهنگی، روان شناختی و زبان شناختی سوق پیدا کرده است.

نظریه پردازی در باره این موضوع در نوشته های فمینیستی فرانسوی، یا ساختارگرایی و نظریه فروپاشی شکوفا شده است. [30]

ما در فوق گزارشات از انواع و اقسام گرایشهای فمینیستی را که در هر دو ساحه کمونیسم و سرمایه داری و پست مدرن می باشد از

(کتاب پایان جنسیت) با ارائه مآخذ آن تحت ملاحظه و غور قرار دادیم. چیزی که فوق العاده پر اهمیت است این است که بالاخره مکاتب

فمونیستی يك تصویر روشنی از به سازی زندگی زن در نظامات اجتماعی ارائه نداده و بلکه کوشیده اند آنها را با لاتاللات مصروف ساخته و از

طریق آن ها خود را کامراوا سازند. چیزی را که بشر میتواند در این آئینه زشت و پلید نگاه کند این مطالب است:

· بیرون کشیدن زنان از جلوه های حیات اجتماعی

· مطرود ساختن زنان مردان را

· حذف خانواده هسته یی

· تکمیل بی بندوباری زنان بنام آزادی (یا ایجاد کلب‌ها و باشگاه‌های زنان همجنس‌گرا و غیرگرا و باشگاه‌های خودفروشی زنان و

غیره)

· استعمال از زیبایی بانوان به عنوان وسیله پیشبرد در افزارهای تبلیغاتی

· مبطل‌سازی تربیت اطفال (زن‌انیکه بنا بر ملحوظات سیاسی و غیره از تربیت فرزندان اباء میورزند)

· جلوگیری از زاد و ولد از طریق احیای خانواده‌های هسته‌یی (تخریب کلی یا قسمی خانواده)

· از بین بردن و یا کم‌رنگ‌جولوهدادن تعالیم اخلاقی

· حذف نظامات اجتماعی

· طرد دستورالعمل‌های دینی و اجتماعی و صد‌ها عامل نا‌هنجار دیگر .

حال هر کس می‌تواند قضاوت کند که جهان انسانی بدون داشتن نظامات اخلاقی و خانوادگی دارای چه ارزشی می‌تواند باشد ؟

آیا انسانها خواهند توانست پست تراز حیوانات زندگی کند ؟ و یا زندگی را برای بدست آوردن منافع مادی و موقت، فاقد ارزشهای

انسانی و اخلاقی بسازد ؟ اگر این ارزشها در جامعه معیان نداشته باشد ، چه چیزی خواهد توانست نظم و بهبودی وضع جامعه را تضمین

نماید ؟

از همین سبب است که بعد از دهه 80 و با شروع دهه 1990 بشر مخصوصاً جوامع غربی مخصوصاً کشورهای ایالات متحده و

انگلیس ، در زمان ریگن و تاچر متوجه این انگل اجتماعی شده و در نتیجه فعالیتهای فمنیستی را مجد اقل آن کاهش دادند .

و اما در جوامع اسلامی که منکی بر بنیاد های اخلاقی و تساوی حقوق زن و مرد است هرگز افکار فمنیستی مورد قبول نبوده است، چرا

که قرآن همواره از منافع اخلاقی دفاع کرده و حقوق مدنی زنان در جامعه اسلامی تا جایی که قرآن به آن اجازه داده است حفظ مییابد . اسلام

تساوی حقوق زن و مرد را می پذیرد اما تشابه آنرا قبول ندارد، چرا که در طبیعت زن و مرد مانند سایر جانداران و نباتات تباین وجود دارد و این تباین در مجموع نظام و ناموس کائنات و وظایف آنها را در یک قانونندی فرا میخواند که در نتیجه آن حیات از کوچکتری حیوانات زره بینی تا تکامل یافته ترین آن که انسان است دارای نظم و ترتیب و ثبات میگردد. اگر این نظم و ترتیب و قوانین نادیده گرفته شود و از بین برود سامانه های حیات خود بخود از بین میرود و جهان و طبیعتی که با نهایت قانونندی که راستای سنت خداوندی استوار است بسوی نابودی پیوست میگردد. ولی تا مادامیکه این سنت خدایی در طبیعت حکمفرما باشد هیچ قدرتی نمیتواند جامعه انسانی و این رسم فطرت را از بین ببرد.

لذا میتوان اظهار داشت که جنسیت گرایی و فصل و باب آن بسته است و بشر چه زن و چه مرد بطرف نظام اخلاقی خود را پیرایش میدهند و با توان بر تن خود پیرایه ای از اخلاق و صداقت را بخاطر زنده نگهداشتن کانون های خانوادگی میپوشانند تا بهترین جلوه های از زیست را در دایره نظام خانوادگی بفرزندان خود به ارمغان بیاورند. این نوید طبیعت و سنتی است که بشر و تمام جانداران بآن طبیعتاً مرافقت دارند و آنرا می پذیرند. مخصوصاً قرآن در مقام حقوقی، حقوق مردان را با زنان تساوی اعلان کرده است اما از آنجائیکه در فطرت و نهاد زن و مرد تفاوتی وجود دارد که تشابهات را کمرنگ میسازد و همین تفاوتها زنان را در نظام اسلامی در صدر زندگی قرار داده و برایشان رفاه و سر بلندی را در دایره فامیلی ارمغان داده است. زیرا اسلام تا جائیکه سخت بخانواده معتقد است تمام قوانین مبنی بر زیست زن و مرد را نیز روشن ساخته است. حتی زنان عقیقه حق دارند در مقابل عفت و شأن شان با مردان با عفت ازدواج نمایند و قرآن هرگز بکسی که دارای مکارم شناخته شده اخلاقی نباشد اجازه نمیدهد با زن عقیف و پاکدامن تزویج شود. به زن حق داده شده است تا در هر موردی از زندگی خودش تصمیم بگیرد و قوانین اسلام از حقوق و آزادی وی دفاع میکند.

اینقدر شأن و بزرگی ای که زن در جامعه اسلام دارد در هیچ جامعه دیگر نظیر آن یافت نمیشود و اکثر فمستها هم که افکار و نظریات شان را ارائه داده اند در غیاب شناخت از قوانین اسلامی میباشند ورنه آنها هرگز نمیتوانستند مقام زن را تا این سرحد که آنها را از خانواده و

شوهر داری محروم میسازد و در حوض پستی قرار میدهد پیش نمی رفتند . پس بهتر این خواهد بود که با نظامات حقوقی قرآن آشنایی پیدا کنیم تا همواره در حمایت از خود و خانواده و روابط اجتماعی خود کامیاب باشیم .

[1] - پایان جنسیت ، رك : ابوت ویلاس ترجمه ، مریم خراسانی ، انتشارات دنیای مادر ، سال 1376

[2] - ابوت و والاس ، درآمدی بر جامعه شناسی (نگرشهای فمینیستی) ، مریم خراسانی / حمید احمدی ، تهران ، دنیای مادر ، 1376 . ، ص 246 .

[3] - اندرو هیوود ، درآمدی بر ایدئولوژیهای سیاسی ، محمد رفیعی مهرآبادی ، ، 1379 ، ص ، 427 تا 432 .

[4] همان

[5] - همان

[6] - اندرو وینست ، ایدئولوژیهای مدرن سیاسی ، مرتضی ناقبفر ، تهران ، ققنوس ، 1378 ، 278

[7] - همان ، ص 286 .

[8] - ابوت و والاس ، ص 248 .

[9] - همان ، ص 249 .

[10] - وینست ، ص 286 .

[11] - ابوت و والاس ، ص 251 .

12-همان، ص 252.

13-همان

[14] - بورك، پشپن، ص 443.

[15] - هي وود، پشپن، ص 438.

[16] - " " 257

[17] - بورك، 444

گرایش های زن ستیزی یا زن آزاد خواهی چرا و چطور؟

قسمت چهارم

شواهد و مطالعات جامعه شناسی نشان میدهد که گرایش های فمینیستی از يك مكتب و مفكوره خاصی پیروی نمیکند و این به دلایل آن است که روش و مفكوره گردانندگان این مكتب واحد نبوده بلکه در دایره های مختلف و طیف های گوناگون و اهداف مختلف در جریان میباشند . همچنان فمینیست ها به این سوال که اساساً چرا وضع زنان چنین است و راه حل آن چگونه است، پاسخ واحدی ارائه نداده اند . زیرا از این نظر که چرا اساساً وضع زنان چنین است؟ و راه حل آن چگونه است؟، از جانب این مكتب پاسخ واحدی ارائه نگردیده است . زمانیکه مفكوره فمینیستها از دیدگاههای سیاسی مورد مطالعه و نقد قرار بگیرد در آن مفكوره ها و خاستگاههای مختلفی باز تاب می یابد که اکثراً نمایانگر شکل گیری طبقه ای خشن تر از مرد سالاری میباشد، از همین سبب است که جنبش فمینیستی در تمام عرصه های حیات سیاسی در ساحات اجتماعی و اقتصادی خود شان را معماران این اندیشه و مجری به ثمر رسیدن آن میدانند . خاستگاههای فمینیست ها تنها بر آورده شدن اهداف آرمانی برای طبقه زن نمیشد بلکه خواسته اند از چهره لطیف زن سیمای عبوس و ترسناك و مخوف و خطرناکی را تداعی کرده و در عمل نیز پیاده نمایند . جنبش فمینیسم منطری تك بعدی به تمام جنبه های زندگی انسان دارد . این جنبش تمام بدبختیها و شرور جهان را در اثر تسلط مردها بر زنان دانسته و خواهان حذف مردان در تمام عرصه های اجتماعی و اقتصادی و جنسی (که از راه تشکیل کانون های

خانوادگی ایجاد میشود) است، در حالی که تداوم زندگی در این جهان و بقای آن ناگزیر از تعامل زن و مرد در زندگی اجتماعی بوجود می آید. بنابراین عدم توجه به «مکمل» بودن زن و مرد و برتری یا فرودستی هر یک از دو جنس بزرگترین خطای این دسته از اندیشه های فمینیستی است، زیرا روح حاکم بر جنبش فمینیستی، همان روح توتالیترو دیگاتور است. فمینیسم به فرد اجازه نمی دهد تا برای خود تصمیم گیری نماید و ببیند، حتی در تفکر خصوصی اشخاص هم مداخله می کند، به فرد اجازه ابراز وجود نمی دهد و کوچکترین فعالیتهای افراد را تحت نظر دارد چرا که اساساً این جنبش مدعی کنترل تمام بخشهای مختلف زندگی بشر است. ^[ii] آنان در آن واحد ضد بورژوا، ضد کاپیتالیست، ضد خانواده، ضد دین و مذهب، ضد روشنفکرانند ^[iii] لحن و زبان این جنبش هم روحیه ی فاشیستی آن را نشان می دهد، کلمات زشت و وحشتناک و سخنرانیهای فاجعه آمیز فمینیست های رادیکال (فوکویاما و همفکرانش) نشان دهنده ی اشتیاق آنها برای لطمه زدن به دیگران است. یکی از مجلاتی که منعکس کننده طرز تفکر فمینیست های افراطی است به نام «Now» و یا «سازمان ملی زنان» روی جلد یکی از شماره هایش این چنین اعلام می دارد: «حالا زمان آن فرا رسیده تا کنترل زندگیمان را در دست بگیریم. حالا زمان برای آزادی پرثر برای زنان از تمام گروهها و طبقات اجتماعی، فرهنگها و سنین مختلف و گروههای گوناگون جنسی فرا رسیده و حالا دیگر زمان شبیه سازی ما و بوروکراتهایی که خواهان کنترل و زجر دادن زنان، کشتن و تجاوز به جسم ما (هستند)، به سر رسیده است. در حال حاضر زمان برای ضربه زدن و بانوک چکمه به زیر شکم پدرسالاران کوبیدن فرا رسیده (است)! و حالا زمان برای مبارزه ما فرا رسیده است.» «نه خدا، نه آقا و نه هیچگونه قانونی نمی تواند سد راه مان باشد.» ^[iiii] گمان می رود همین

پاراگراف کوتاه نشان دهنده خشم و غضب، لذت طلبی و نامفهوم بودن «فمنیسم» را دیکال باشد و اوج دیکتاتوری و فاشیستی آنان را در یک ریخت مافیایی نشان دهد. آنها حتی به کاربردهای زبانی هم رحم نمی کنند. کلمه «Women» را به کلمه «Wimin» تبدیل کرده اند چرا که به خیال خود معتقدند هر کلمه ای که به Men ختم بشود، همان ادامه مردسالاری و تسلط مردان بر زنان است، بنابراین باید از کاربرد چنین واژه هایی پرهیز کرد. آنان به نهادهایی حمله می کنند که درجه بندی و رعایت سلسله مراتب در ذات آنها نهفته است، اساساً هدف آنان قصد تغییر مرزها و معیارهای تعیین شده اجتماعی است. ^[iv] فمنیسم مسئولیتهای سنگینی را بر زنان تحمیل کرده است. زنی که در گذشته روش و شیوه زندگی، انتخاب و اصولاً برنامه ادامه حیاتش در این جهان برای وی مشخص و معلوم بوده، امروز باید در کلیه موارد تنها خودش تصمیم گیرنده اصلی باشد و این همه مسئولیتهای و تصمیمات که هر زنی در جامعه امروزی با آن مواجه است به حدی سنگین است که برای عده بسیاری از زنان در غرب به مرز غیرقابل تحمیلی رسیده است. ^[v] اساساً در اختیار قرار دادن آزادیها و انتخابهای بی شمار به زنان نه تنها موجب رهایی آنان نگردد، بلکه آنان را در سیستم نامشخص و مبهمی قرار داد که در واقع هر گونه آزادی و انتخاب را از آنان سلب کرده است. با مشکلات زیادی که جنبش فمنیسم بر زنان تحمیل کرده و آزادیها و انتخابهای بی شماری را در اختیار آنان قرار داده است، برخی زنان جامعه امروزی را مجبور کرده تا برای تسکین آلام خویش تئوری کهنه و قرون وسطایی «توطئه مردان علیه زنان» را بپذیرند. ^[vi]

قسمیکه ملاحظه گردید . این خاستگا‌های فکری دارای طیف‌های مختلفی بوده که از لیبرال سخته‌گیرانه شروع شده و به چپ افراطی خاتمه می‌یابد و از این سبب است که فمینیستها دارای ایدئالوژی نا هم‌آهنگ و ظالمانه در مقابل زنان هستند که رفتار هنجاری این مکتب بی‌شبهت با تشکیلات سیاسی صهیونیستها ، نازیها و حتی سیستم‌های مافیایی نمیباشد ؛ بخاطر همین روش جنگ‌افروزانه و صلح‌ستیزانه این مکتب است که در بسا موارد ارزش این مکتب از نا باوری و نابودی متأثر میگردد که ما در بحث پیشتر از این نا باوری‌ها که برخاسته از عدم ارزشهای افکار فمینیستی در دهه 1960 بوده یاد آور شدیم که این مکتب به چه ترتیب نظام اجتماعی زنان را بسوی هیپی‌گرایی و بی‌موازی‌های اخلاق‌جنسی که ثمره آن از هم‌پاشیدگی در نظام‌های ساختاری خانواده‌ها و ایجاد نا هم‌آهنگی در بنیاد‌های اخلاقی بشری و ارزش‌های خانوادگی که باعث از هم‌پاشیدگی خانواده هسته‌یی که از نخستین طلوع زندگی انسانها با سایر ارزشها ، خاستگاه برابر داشته است آترا به نیستی کشانیده‌اند و هم‌چنان ، در اروپای قرن هجدهم زنان را در حرمسراهای دوکها . کنت‌ها و بارون‌ها محصور یکتفر قرار میداده‌اند که نظیر آن در حرمسراهای مشرق‌زمین مخصوصاً اعراب و ترکها و سایر نژادها بملاحظه رسیده است که این زنجیره‌های ناهنجاری ، زنان را در طول تاریخ بجانب تباهی و کاجویی‌های جنسی سوق داده‌اند . ولی مع‌الاسف که مکتب "فوکویاما" طلیمه دار جنبش بین‌المللی فمینیستی نیز تمام زنان را در مکاره‌خانه‌های شرق و غرب به بد نامی و فحاشی جبری کشانیده است .

قسمیکه ملاحظه میشود فمینیسم باعث رشد فزاینده استفاده ابزاری مردان از زنان گردیده است. امروزه در غرب و حتی در برخی از جوامع شرقی، از زن به مثابه کالای جنسی در تبلیغات تجاری مورد استفاده قرار می‌گیرد. ^[viii] زن که حقیقتاً دارای هویت و منزلت والایی در جوامع مخصوصاً کشورهای که دارای ادیان اعتقادی توحیدی هستند است بر عکس در غرب تحت آماج فریبنده تبلیغاتی قرار داشته، به طور مستقیم و غیرمستقیم، ناچار است بزرگترین تحقیرها و بی‌حرمتی‌ها را در استفاده ابزاریش تحمل نماید. شرکها و بنگاههای تجاری و اقتصادی برای زیبا جلوه دادن کالاهای تجاری و فرهنگی شان، زیبایی زن را به قربانگاه می‌برند تا از آن طریق بتوانند به نان و نوایی برسند.

بها ندادن به شریفترین حرفه زنان یعنی «مادری» و «خانه‌داری»، یکی از کریه‌ترین و زشت‌ترین چهره‌ی فمینیست هاست. حرفه‌ای که اساساً به لحاظ تواناییهای جسمی و روحی، تنها زنانند که می‌توانند به خوبی از عهده آن برآیند و مردان هرگز قادر به اداره آن نیستند. "مگی گالاگر" می‌گوید: فمینیسم با دروغ بزرگی که به زنان و مردان گفت به یک پیروزی بزرگ دست یافت. نقش یک خانم خانه‌دار در خانه دست‌کمی از زنان در مشاغل دیگر ندارد. آنها تصور می‌کنند اگر زنی کاشف دارو باشد و راه‌معالجه بیماری سرطانی را نشان دهد و یا اخلاقیات جدیدی را در جامعه باب کند می‌تواند سروصدای بیشتری را در جامعه برپا کند در حالی که کارهای یک خانم خانه‌دار بازتابی در مطبوعات و رادیو و تلویزیون ندارد اما باید دانست که دارای ارزش کمتری هم نیست و از نظر ارزش کاملاً با دستاوردهای بزرگ دیگر هم سنگ است. ^[viii] اساساً زنان به همان میزان که در صحنه اجتماع گرفتار شدند، به

همان میزان مزایای خانه و خانواده را از دست داده اند. ^[ix] فمنیست ها در این باره تصور می کنند به زنان آزادی حق انتخاب بخشیده اند، در حالی که فمنیسم در واقع زنان را در تشکیل و ادامه خانواده به سبک و روش سنتی منع کرده و بسیاری از انتخابهای آزاد را از آنان سلب کرده است. ^[x]

فمنیسم باعث ایجاد تردید و عدم اعتماد به نفس در دانشجویان و تحصیل کردگان دانشگاهی گردیده است. در صورتی که دانشجویان دیگر مشغول تحصیل تاریخ، ادبیات، علوم، زبانهای خارجی و دیگر مواد درسی هستند، دانشجویانی که مشغول تحصیل در رشته‌ی زنان اند در واقع تلاش می کنند تا برخوردهای ستیزه جویانه‌ی رایج را بیاموزند که این برخوردها توأم با اطلاعاتی دروغین است. ^[xi] آنان یکی از شرایط عضویت در جنبش را ابراز خشم و نارضایتی در همه چیز می دانند، در حالی که همین نارضایتی و خشم و آتش زدن به دامنه تفرات است که دیواری میان واقعیت و ادعاهای فمنیست ها بوجود آورده است. ^[xii] اساساً این نوع طرز تلقی دانشجویان را نه تنها برای زندگی آینده آماده نمی سازد بلکه آنان را دستخوش تردید و عدم اعتماد به نفس می کند. ^[xiii]

7. روح جنبش فمنیستی «همجنس گرایی» است. خانم تی. گریس آتکینسون که خود یکی از فمنیست های سرسخت است، اعتراف می کند که «فمنیسم به مثابه تئوری و همجنس بازی در حکم و عمل است.» ^[xiv] این دسته از فمنیست ها که از ریشه با مردان سرناسازگاری دارند، به صراحت اعلام می دارند که باید حتی در روابط

خصوصی نیز بجای آنکه با مردی سپری کنند، با هموعان خود بسر برند. اگرچه این عمل از آنجا که مخالف طبیعت است، تنها در مقام شعار است و آنان در خلوت ناچارند نیاز طبیعی خود را تنها با مردان برطرف سازند. اساساً بسیاری از رهبران جریان فمینیستی شخصیت بسیار منفی داشته‌اند. آنان بجای آنکه بدنبال ارتقاء منزلت زن و تحقق شعارهای فریبنده خود باشند، در واقع بدنبال تئوریزه کردن و معقول جلوه دادن راههای بی بند باری خویش برآمدند. برخی از فمینیست‌های مطرح مانند خانم بتی فریدن در کتاب «ابهت و جاذبه فمینیستی» بجای آنکه به دنبال ارائه دیدگاه‌های علمی از فمینیسم باشد، به دنبال نشان دادن جاذبه‌های شخصی خویش هست. ^[xvi] مبارزه با فمینیسم امری است بسیار مشکل. فمینیسم حقیقتاً استعداد مؤثری در تهدید و ایجاد وحشت در دیگران دارد. برای مردان جلوگیری از رشد فمینیسم و برشمردن حرف‌های خلاف واقع آنان بسیار مشکل است. اگر مردان خطر رویارویی با فمینیست‌ها را نادیده بگیرند و مشت بسته آنان را باز کنند مسلماً مورد اتهامات دشمنی و خصومت با زنان و حقوق آنان قرار خواهند گرفت. آنان مردان را متهم خواهند کرد که با نادیده گرفتن حقوق زنان قصدشان خوار شماری آنان و بازپس‌گیری حقوقی است که تا به حال به آنان تفویض کرده‌اند، آنان ادعا خواهند کرد که مردان علاقمندند تا زنان را دوباره به موقعیت گذشته یعنی «فرمانبرداران مطیع مردان» بازگردانند. این در حالی است که مردانی که از این اتهامات وحشت دارند، حزم و احتیاط را برگزیده‌اند. ^[xvii]

بنا بر این هرگز نباید يك فمنیست را به چالش و شك و شبه نسبت به كنه مرام خود فرا خواند . زیرا در جایی كه شواهد، قرائن و منطق همه علیه آنهاست ضرورت ایجاب می كند تا فمنیست ها ادعا كنند كه هرگونه مخالفتی با مرام شان و علیه انقلاب فمنیسم، مشوق بازگشت به وضعیت موجود است . آنان هر زمان كه ببینند حقایق و طرز تفكر معقولانه موجب ناكامی آنان می گردد، فوراً به فلسفه قدیمی خود بازمی گردند و هرگونه حقیقتی را زائیده «ساختارهای مردسالارانه» می خوانند . به عنوان مثال دختر دانشجویی همه ایرادهای وارده بر پژوهشهایش را به این دلیل كه همه ملهم از «روحیه مردانه» است را مردود خواند . [\[xviii\]](#)

اما همکاری نهادهای سیاسی و فرهنگی بویژه حضور مؤثر زنان خواهد توانست به ترمیم لطمه ها و صدماتی كه فمنیست ها بر پیکر جوامع وارد کرده اند پردازد . [\[xviii\]](#) رابرت ایچ بورك منتقد بزرگ اندیشه، اخلاق و فرهنگ غربی و آمریکایی درباره فمنیسم معتقد است، اگر غرب به ویژه آمریکا همین روند را در پیش گیرند، فمنیسم افراطی آنان را در سرآشویی به سوی «گومورا» فرا خواهد خواند . گومورا (به عربی عموره و سدوم) دو محل مجاور در بحرالْمیت هستند كه بنا به نقل تورات، محل عذاب قوم لوط به خاطر فساد و شهوترانی آنان بوده است . وی معتقد است با توجه به مشابهت های اخلاقی و فرهنگی میان جامعه كونی آمریکا و مردم «گومورا» سرنوشت مشابهی برای جامعه مزبور قابل پیش بینی است و جوامع غربی بویژه آمریکا در سرآشویی منتهی به «گومورا» هستند .

قسمیکه از نقد بالا که توسط بزرگترین ناقدان فمینیست ارائه گردید و صد ها و هزار ها نظیر آنرا میشود در مطبوعات ملاحظه کرد این موضوع را بوضاحت میرساند که چهره اصلی گردانندگان ایدیاالوژی فمینیستی ای چون فگیوایما را بمانشان دهد . واقعاً فمینیست ها در جلوه های دانایان ، متفکرین ، گردانندگان تاریخ ، متخصصین فن زن شناسی و غیره ظاهر میشوند و علی رغم خصلت طبقاتی شان میکوشند تا جنس زن را مطابق به دلخواه شان مسیر حرکت دهند که در پیشبرد این هدف از افزار های نظیر پست مدرنیته ، قوانین و نظامات حقوق بین المللی ، قوانین کشوری ، و اتحادیه های زنان که ظاهراً با ایدیاالوژی فمینیسم کدام ارتباطی ندارند در تعاطی افکار با آنان قرار میگیرند تا باشد که افکار خود را به توسط این موسسات بالای مردم بار کنند .

ما در کشور خود گرچند مناسبت های که بتواند افکار آزمندانه فمینیسم را به جامعه نسوان ترویج دهد را نداریم زیرا در کشور ما شئون اجتماعی و تربیت معنوی خانم ها که نزد فمینیستها ارزشی ندارد ، آقدر قوی و باروند است که به هیچصورت این گردانندگان بجز عده محدودی نمیتوانند در افکار و روش زندگی بانوان افغان خدشه ای ایجاد نمایند . و از همین روی است که جمعیت انقلابی زنان افغانستان RAWA توانست در بین این طبقات مختلفه زنان افغان بجز عده معدودی طرفدار پیدا نماید . که در صورت اغتمام فرصت از فعالیهای این سازمان نیز ذکر می خواهیم داشت .

ما در یک پژوهش دیگر طیف های مختلفه بر خورد های متباین فمینیستها را در قبال بانوان پی میگیریم .

^[ii] ناخبرديهاي فوكوياما، ترجمه بدرالزمان شهبازي، مجله سياست خارجي، سال سيزدهم، شماره 1، ص 7 و ص 17.

^[iii] - پايان جنيست؛ رك: رابرت ايچ. بورك، در سراشپي به سوي گومورا، ليبراليسم مدرن وافول آمريكا، الهه هاشمي حائري، تهران، حكمت، 1379، ص، 493

^[iiii] - همان، ص، 456

^[iv] - همان، ص، 454

^[v] - همان، ص، 441

^[vi] - "، ص[442

^[vii] - همان، ص، 442

^[viii] - همان، ص، 461

^[ix] - نيكلاس ديويديسن، تقايص نظريه فمنيسم، موسسه فرهنگي طه، ص 57. (مقاله ترجمه شده از نيكلاس ديويديسن در

کتاب نگاهي به فمنيسم،

[xi] - بورك، ص، 461

[xii] - همان، ص، 419

[xiii] - بورك، ص، 444

[xiv] - " ، ص، 444

[xv] - " ، ص، "

[xvi] - بورك، ص، 505

[xvii] - همان، ص، 454

[xviii] - " " " "

[xix] - " " " 505

اندیشه شناخت تشابه حقوق بانوان با مردان

بخش پنجم

1. مهبط‌های تاریخی ارزش بانوان:

اندیشه نوین‌پدای که تقریباً با ختم موج دوم یعنی انقلاب صنعتی اروپا (قرن هجده نژده و بیستم) نوپا و نوین‌پدای است و به این ضرورت احساس میشود که با توانایی‌های فکری و ذهنی با در نظر داشت لایه‌های اجتماعی کشور‌های که روند کند توسعه و امنیت را داراست، در لابلای این اندیشه مسیری با دقت تعیین گردد که هم برای بانوان و هم برای فردای جامعه انسانی در چوکات جهانی شدن مشکلاتی را ایجاد نکرده بر عکس حلال مشکلات بانوان که در طول هزاران سال علی‌رغم مشکلات بزرگ‌شانه‌های‌شان را استوار نگه داشته و با تفاخر باعث ایجاد رفاه و سعادت بشر برای بقای نسل سالم نیز گردیده اند، باشد. اگر ما توانیم در این عرصه زمان مند که عناصر و باور‌های ما را هر آن می‌توانند به چاله‌های تباہی ره سپر سازند و همچنان می‌توانند با به چالش کشیدن در یک موقع نامناسب کار از دست مان برای پیش فرض‌های که دیگران بما تعیین میکنند برای همیشه بیرون شود، و نه شود که بانوان ما در این پیش فرض‌ها قربانی حرکت‌های شوم و نکتب‌باری شوند که به مانند برنامه مبارزه شبه ناک و سراسر اشتباه امریکا، علیه تروریزم دنیا را در مقابل هم علم کنند آن وقت زن و مرد در کدام فرشی و با کدام خانواده‌ای بسر خواهند شد، در واقع ما نباید، زمینه‌های لازم و ضروری را برای شناختن هر چه بیشتر ماهیت این اندیشه را فدای کژ فهمی‌های خود کرده باشیم. هویت و ماهیت اندیشه‌ها هنگامی به بظهور میرسند و مجویی شناسایی می‌گردند که گستره و دامنه‌شان برای اندیشمندان روشن گردد، که می‌تواند در بستر زمان به دقت مورد بررسی قرار گرفته، توصیف

ها، تحلیل‌ها و موشکافی‌های عمیقی توسط اندیشمندان و متفکران از آن صورت پذیر گردد، این در حالی است که فمینیسم یا جنبشی که از حقوق بانوان طرفداری میکنند و از این اندیشه حمایت می‌نمایند توانند با همه فراز و فرود هایش که هنوز در ابتدای راه خسته شده است و شناسایی دقیق آن نیازمند و مستلزم زمان و مکان است ناکام بماند که ناکامی این گروه از اندیشمندان میتواند خانواده هسته‌ی دنیایی را که طول هزاران سال را با هویت و پیش فرض‌های التزامی آن یدک کشیده است به فرجام بد و ناقص گرفتار نمایند. حال می‌خواهیم این فرضیه را که فکر میشود در طلعه قرن بیستم درخشندگی داشته و در قرن بیست و یکم به بن بست گرفتار آمده بشناسانیم.

فمینیسم (Feminism) در اصل واژه‌ای فرانسوی (Feminism) است که از ریشه لاتین (femina) به معنای بانویا زن (woman) اخذ شده است. این واژه (Feminine) در زبان انگلیسی و (Feminin) در زبان فرانسه است، که از کلمه لاتینی (femininus) به معنای زنانه یا بانوان گرفته شده است. در زبان فارسی «طرفداران حقوق زن»، «جنبش آزادی زنان»، «زن باوری»، «زن آزاد خواهی» و غیره معادل‌هایی هستند که دانشمندان این عرصه، برای واژه فمینیسم ارائه داده‌اند.

اما این جریان آنقدر لطیف و آسیب پذیر است که اصلاً تا مجال واژه‌ای که همه ابعاد این حرکت فرا جهانی را به مردم بشناساند وجود ندارد. برخی از اندیشمندان معتقدند از آنجا که فمینیسم جنبش واحدی نیست، بنابراین امکان تعریف واحد از این مکتب نیز وجود ندارد. و هر تعریفی در این زمینه ما را به بیراهه میبرد بعضی از گردانندگان این ایدئولوژی به این باور اند که در این باره که زنان زیر دست اند و برای آزادی آنان باید استراتژی‌هایی اتخاذ کرد، هم عقیده‌اند اما در مورد علل ستم‌دگی زنان و استراتژی‌های رسیدن به آزادی، بین آنان اختلاف نظر‌های اساسی نیز وجود دارد، که اگر به آن نیک عمل نشود، نوک تیز دشنه اولتراز همه زنان

را مجروح میسازد مخصوصاً که این را نوآوریهای قرن بیستم در دهه 1960 میدانند، دهه ای که در آن هیپی گری سراسر دنیا را به رسوایی کشانیده بود و صد ها زن و شوهر را در بازارهای بی بند و باری از هم جدا و فدای هوسرانیهای آزاد منشانه جنسی گردانید و هزاران فامیل در هم شکسته شد و از هم پاشید. این کنش و واکنش ها، با دو اعتقاد اساسی در ارتباط است: اول آنکه زنان به دلیل جنسیت شان، دچار محرومیت هستند و باید هرچه زود تر از این محرومیت رهایی یابند؛ و دوم اینکه این محرومیت باید از میان برود. در این دیدگاه فمنیست ها معتقد به این هستند که، زنان به دلیل جنسیت در طول تاریخ گرفتار تبعیض از سوی جامعه مرد سالار هستند، اینها همواره میکوشند تا نیازهای مشخص نشده ای را برای بانوان در این بازی پیشکش و دخیل سازند که در دراز مدت نمیتواند برای جامعه نسوان خوشبختی فراگیر بار بیاورد که نادیده گرفتن و ارضا نشدن این نیازها زنان را در برابر مردان به چالش فرامیخواند تا بتوانند با ارضای این نیازها، تغییرات اساسی در نظام اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زنان بوجود بیاورند.

2. تعریف دو گونه از واژه فمنیسم:

1. راه بردی که از حقوق برابر زنان با مردان در امور اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دفاع می کند.
2. جنبش سازمان یافته ای که برای بدست آوردن حقوق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زنان شکل گرفته است.

بنا بر اعتقاد اینان فمنیسم واقعی اساساً همان مفهوم دوم است، مفهومی که دارای بار سیاسی بوده و به صورت يك جنبش فراگیر اروپا و آمریکا را در نور دیده است که بیشتر بر پایه های جنسیت میچرخد. در حالی که اگر بخواهیم بگونه ای واقع بینانه تر قضاوت کنیم، فمنیسم هر دو مفهوم را داراست. در مفهوم اول فمنیسم تنها آموزه و دکترینی است که با بیان علمی در صدد اثبات برابری حقوق اجتماعی، سیاسی و

اقتصادی زنان با مردان است که اگر این حرکت‌ها همزمان با بعد‌های معنوی جوامع در تضاد قرار نگیرد و حرکت هوشیارانه و آگاهانه داشته باشد شایان توسعه و دقت است. در صورتی که در مفهوم دوم فمینیسم جنبشی را که با رهیافت‌های سیاسی به دنبال بدست آوردن و تحقق بخشیدن آن آموزه و دکترین از راه خودکامگی و کاجویی باشد. از حیثیت این جنبش سریعاً کاسته و نظام‌های حقوقی و داشته‌های تاریخی این جنبش را زیر سوال خواهد برد. این در حالی بوقوع خواهد پیوست که مفهوم اول که راه طولانی را پیموده است به مفهوم دوم به دهه 1960 برگردد.

و بطور جامع‌تر که مفهوم کلی‌تری را افاده کرده بتواند فمینیسم را اینطور تعریف میکنند: «فمینیسم آموزه یا جنبشی است که در تلاش برای اثبات یا به دست آوردن حقوق اجتماعی، سیاسی و اقتصادی برابر یا برتر زنان با مردان است.» که در این صورت حقوق جنسی از بدنه این نهضت حذف خواهد شد. در غیر آن این جنبش پیش از آنکه به آزادی و قوام برسد خودش را در کوچه پس‌کوچه‌های آزادی جنسی گم میکند.

ما در بحث آینده تاریخیچه و ره‌یافت‌های این جنبش را معین می‌سازیم و همچنان موقعیت اجتماعی بانوان را در افغانستان که هم‌زن و هم‌مرد به سختی نفس میکشند و شکم خود و اولاد‌های نیمه‌برهنه خود را نیمه‌سیر در حسرت و اندوه‌نگاه میدارند این جنبش چه ار مغانی برای آنها با خود خواهد داشت توضیح خواهیم داد.

3. تاریخچه فمینیسم یا جنبش آزادی زنان:

این اندیشه شروع یا آغاز پیشینه دارد که با زندگی انسانها در هر دوره از تاریخ گره خورده است، بعضاً علمای

جامعه‌شناسی این خاستگاه را به شروع زندگانی بشر همزمان میدانند. از آثار باستانی ای که از فرهنگ‌های

گذشته شرق و غرب در اثر کاوشهای باستان‌شناسی بدست آمده است نشان‌دهنده این حقیقت است که زنان در هر
 برهه‌ای از تاریخ تمدنها، جایگاه خاصی داشته‌اند. چنانچه از الواح و تصاویر باستانی‌ایکه در مصر و بابل و هندوستان
 و چین بدست آمده است و مخصوصاً از سکه‌های که در عقب آن تمثال زن را نشان میدهد حاکی از حضور بالقوه زنان
 در زندگی سیاسی آن سامان بوده میتواند.

در کشور ما يك شهر يکه دارای يك مدنيت گريك و بوديك میباشد در جنوب دریای آمونجا که آموبا دریای کوچک
 وصل میشود بنام ای خانم در ولایت تخارستان حدوداً چنجاه سال قبل توسط باستان‌شناسان فرانسوی کشف گردید
 که آن شهرک بنام «ای خانم» یاد میشود که نشان‌دهنده این واقعیت است که آمریکا فرمانروای آن شهر، يك نفر زن بوده
 است. در آثار و سکه‌های که از دوره کیشکا و کوشانیان بدست آمده است در آن نیز حضور بالقوه زنان مشاهده
 میشود. در مغاره‌های کناره تندیس بودادر بامیان به نقاشی‌هایی بر میخوریم که صحنه‌های از زنان در آن نقاشی شده
 اند. در هندوستان زن سمبول نجابت و تقدیس بوده اکثر الهه‌های آن بشکل زنان تا مجال نمایش داده میشوند و در فرهنگ
 های چینی و جاپانی نیز برای زنان تقدیس و نجابت خاصی قایل هستند. قسمیکه تاریخ هونها در اروپا ملاحظه
 میگردد در زمان قیصر های رومی و اتیلا که با افسانه‌ها یکجا آمیخته شده است حکایت گر قدرت زنان در
 سرنوشت تمدنهای شان بوده است و میتوان از کلیوپاترا نام برد. در بین سرخ پوستان امریکای لاتین تا مجال نیز ریاست
 قبیله‌های نیمه وحشی را زنان تشکیل داده است.

در تاریخ ادیان زنان ناموری چون عاسیه زن فرعون ، ساره زن ابراهیم (ع) و مریم مادر عیسی مسیح و غیره بر میخوریم . و به زنانی نیز بر میخوریم که مانند خانواده لوط به بیراهه و گمراهی و فحاشی رفته اند که قرآن از این زنان با (کیفر) یاد و اشاراتی داشته است .

در دین اسلام نیز به زنان ناموری بر میخوریم که اسمای شان برای همیشه در تاریخ ماندگار است . زنانی بخاطر کیاست و تقوی چون خدیجه و عایشه ازواج پیامبر اسلام محمد (ص) که اولی در کیاست و تجارت قبل از آن که با حضرت محمد (ص) ازواج نمایند دارای شأن والا بوده اند و دومی در حیات سیاسی و دینی پیغامبر (ص) نقش بسزای داشته و میشود وی را مظهر و گنجینه دار احادیث نبوی (ص) دانست . این خود مبین این است که اسلام در ارتقاء فکری زنان اهمیت زیادی قابل بوده است .

با وجودیکه در عربستان قبل از بعثت محمد (ص) دختران را زنده بگور میکردند اما با وجود آن زنان نامی ای در بین قبایل عرب به ظهور رسیده است که حتی نام قبایل شان بنام آنها یاد میشده است . در تاریخ ادیان بلقیس نامیست که به ملکه سبا که دارای مدنیت قوی و شکوه و جلالی نظیر سلیمان پیغامبر داشته است که بعداً به عقد سلیمان می درآید از جمله زنانی است که فرمانروایی بزرگ بوده که قرآن نیز به آن اشارات روشن دارد .

در تمدن اسلام در دوره خلفای عباسی زبیده از جمله زنان پر قدرت عربی بود که در مسایل سیاسی و اقتصادی با خلیفه هارون رشید سهم قابل نفوذی داشته است و از جمله کارنامه های این شهبانو کشیدن نهر بزرگ زبیده در عراق

است که از دریای دجله کشیده شده و هزاران هکتار زمین را مشروب و قابل کشت و زراعت گردانیده است . ابن بطوطه سیاح و جهان گرد شهیر اسلام در بلخ از بانوی کریمی در سیاحت نامه خود یاد میکند که با خلفای بغداد همعصر بوده و جامع بزرگ بلخ را اعمار کرده است .

در تاریخ معاصر کشور مان افغانستان، بانوانی را می یابیم که در علم و ادبیات سرآمد روزگار خود بوده اند که از اکثر آنان دارای فضل و کمال بوده و از آنها دیوان های شعر بیادگار مانده است .

خلاصه اینکه در هیچ دوره ای زندگی انسانها بدون حضور بالقوه زنان نبوده است . حال به مسایلی می پردازیم که اروپائیان در مورد آزادی زنان جنبشی را در قرن بیستم و حتی پیش از آن شروع کرده اند که بنام فمینیسم یاد میشود و این جنبش حدوداً از مسایلی که ما در بالا روی آن بحث داشتیم زیاد متفاوت و حيله مندانه و غرض انگیزانه است .

و قبل از آنکه تاریخچه این جنبش کامل عیار اروپایی را شرح بدهیم ضرورت است تا واضح سازیم که اروپایان علی رغم ادعای شان که به زنان و جنبش آزاد سازی شان توجه زیاد داشته اند کوشیده اند زنان را از بزرگترین موهبت که تشکیل خانواده و پرورش و داشتن فرزندان است برای برچیدن نظام خانواده ترغیب عجیبی کرده اند تا بتوانند از راه تخریب خانواده های هسته یی برخلاف موازین طبیعت زنان را در امر مقابله با آن ترغیب نمایند . جای تأسف در اینجا است که اینها که تا این اندازه طرفدار پروپاقرس جنبش آزادیهای زنان از زیر یوغ استعماری مردان میباشند تا هنگامی با زنان همنا و هم رأی هستند که آنها در بهترین دوره سامانه های جنسی شان قرار داشته باشند وقتی سن

جوانی و زیبایی زن به آخر میرسد زن در فراموشخانه های اروپا در یاس و اندوه با پایان جنسیت بسر میرسد که ذیلاً این

واکش های فمنیستی را بصورت موجز می آوریم تا زنان و بانوان نجیب میهن ما در این آتش سوزانده نشوند:

1 سوزان گریفین در کتاب «زنان و طبیعت» و آندره میشل در کتاب «فمنیسم» به نوعی به این دیدگاه گرایش

دارند. آنان سعی می کنند فمنیسم را از زمان ماقبل تاریخ مورد مطالعه قرار دهند. و خاستگاه ان را به سپیده دم

آگاهی بشر بر میگردداند.

2. تاریخ فمنیسم به آغاز قرن پانزدهم میلادی برمی گردد. این نوع نگاه متأثر از کتاب «شهر بانوان» (1405)

نوشته کریستینا دوپیزان است.

3. تاریخ فمنیسم به قرن هفدهم تعلق دارد. آفرابن (1640.1680) تاثیر به سزایی در شکل گیری این نوع نگاه

داشته است.

4. تاریخ فمنیسم به اواخر قرن هیجدهم پس از انقلاب فرانسه برمی گردد. مشهورترین دیدگاه همین دیدگاه

چهارم است، دیدگاهی که وینسنت معتقد است احتمالاً جزو صحیح ترین نظرها باشد. خانم مری ولستون کرافت با

نوشتن کتاب «حقانیت حقوق زن» (1792) شاخص ترین فردی است که توانسته است در این دوران فمنیسم را مطرح

نماید.

پس از انقلاب فرانسه فمینیسم دارای سه موج مهم بوده است. امواجی که با اعتدال و حالت میانه آغاز، و پس از رسیدن به اوج افراط، امروزه با رویکرد تعدیلی به اهداف خویش ادامه می‌دهد.

موج اول

موج اول در سال 1830 شروع شد. مری ولستون کرافت با نوشتن کتاب «حقانیت حقوق زن» (1792) تأثیر اصلی را بر این موج گذاشت. پس از وی جان استوارت میل با همکاری همسرش «انقیاد زنان» (1869) را نوشت. نگارش این کتاب در حالی صورت گرفت که زنان در دوره ویکتوریا، ملکه انگلیس در اوج سرکوب به سر می‌بردند. می‌توان گفت اساساً اندیشه حقوق لیبرال کلاسیک، زمینه اصلی بروز این موج به شمار می‌رود. گسترش حقوق مدنی و سیاسی بویژه اعطای حق رأی به زنان، خواسته و هدف اصلی در موج اول بود. البته در کنار هدف اصلی، اهداف فرعی‌ای نیز وجود داشت، از جمله این اهداف می‌توان به دستیابی زنان به کار آموزشی، آموزش و کار، بهبود موقعیت زنان متأهل در قوانین، حق برابر با مردان برای طلاق و متارکه قانونی و مسائل پیرامون ویژگی‌های جنسی زنان اشاره کرد.

در دهه 1920 زنان به حق رأی دست یافتند. با دستیابی به این هدف دوران وقفه فعالیت فمینیست‌ها آغاز شده و به جز فعالیت برای صلح خواهی، فعالیت دیگری نداشتند زیرا در این دوره بانوان خود مسایل پیشرفت و ارتقای

کیفیت شان را خود در چوکات نظامهای زنانه خود شان پیش میبردند که مجال فعالیت برای جنبش فمینیست ها باقی نماند بود. البته رسیدن به حق رأی، تنها دلیل توقف فعالیت فمینیست ها نبود، بلکه اساساً شرایط حاکم بر آن دوران ایجاب می نمود که فمینیست ها فعالیت جدی نداشته باشند، همچنان پیدایش جنبشهای اقتدارگرا، از جمله فاشیسم و نازیسم و مهمتر از آن وقوع دو جنگ خانمانسوز جهانی اول و دوم، مهمترین عواملی بودند که فمینیست ها را در آن دوران مهار کرده و آنان را از فعالیت جدی بازداشتند.

موج دوم

موج دوم فمینیسم از دهه 1960 آغاز می شود. سیمون دو بووار با نوشتن کتاب «جنس دوم» (1949) و بتی فریدن با نگارش کتاب «زن فریب خورده»، (1963) تأثیر اصلی و مهم را در برانگیختن این موج داشتند. از دیگر متفکران مهم در این موج می توان به کیت میلِت «سیاست جنسی» (1970) و جرمان گریپر «خواجه زن» (1970) اشاره کرد. موج اول تا حدی توانست وضعیت زنان را در رابطه با برخی از مسائل بهبود بخشد. گسترش آموزش و پرورش، شایستگی زنان جهت ورود به مشاغل متعدد، قانونی شدن سقط جنین، پرداخت دستمزد برابر به زنان، برخورداری از حقوق مدنی برابر و گسترش امکانات کنترل موالید از جمله تاج مهم تلاشها در موج اول بوده است. بهبود در این مسائل باعث شد که برخی از فمینیست ها به دنبال قدم برداشتن در گامهای بعدی

باشند. هدف اصلی و مهم فمینیست‌ها در موج دوم «نجات زن» بود. اینان معتقد بودند، دستیابی به حقوق سیاسی و قانونی برابر با مردان هنوز مسأله زنان را حل نکرده است، بنابراین صرف رهایی زنان از نابرابریها کافی نبوده بلکه باید زنان را از دست مردان نجات داد. اما نجات زنان هم تنها از راه اصلاحات تدریجی امکان پذیر نیست بلکه نیاز به یک فرایند ریشه‌ای و انقلابی است. چرا که اساساً از نظر فمینیست‌ها نظریه‌های موجود عمیقاً جنس‌گرا و غیرقابل اصلاح هستند.

تقد دانش مردانه، تقد ساختارهای ایدئولوژیک ریشه دار مانند «مردسالاری» و «قرارداد اجتماعی»، رد کلیت ازدواج، تأکید بر تجرد و حرفه‌ی اقتصادی از جمله دیدگاه‌های مهم فمینیست‌ها در این موج به شمار می‌رود. فمینیست‌ها در این دوران آنقدر به سمت افراط رفتند که حتی بر ظاهری مردانه در پوشش، آرایش و غیره نیز تأکید داشتند. موهایی کوتاه، کفش بدون پاشنه، کت و شلوار زخت و چهره بدون آرایش، تیپ ظاهری یک فمینیست زن در دهه 1970 بود.

موج سوم

موج سوم فمینیسم از اوایل دهه 1990 آغاز می‌شود. فمینیسم که در دهه 1960 و 1970 در اوج خود به سر می‌برد در اواخر قرن بیستم با مشکلات زیادی مواجه شد و در نتیجه در سرازیری انحطاط افتاد. شکافها و دسته‌بندی‌های آشکاری در درون جنبش زنان بوجود آمد. دولت‌های تاجرو ریگان در دهه 1980، آشکارا با این نهضت ستیز کرده و خواستار اعاده از دست‌رفته «ارزش‌های خانوادگی» شدند. فمینیست‌ها که به بسیاری از اهداف

اصلي شان دست یافته بودند، آنقدر به سمت افراط پیش رفتند که حتی نهضت مردان در حال شکل‌گیری بود. این

مسائل باعث شد که فمینیسم در اوایل دهه 1990 یک فرایند اعتدال را تجربه کند. جناح مبارز و انقلابی آن

کار گذاشته شده و (از نو) به ستایش و اهمیت به دنیا آوردن فرزند و نقش مادری پرداخته اند.

اندیشه‌هایی برخی از پست مدرن‌ها همچون میشل فوکو و ژاک دریدا در برانگیختن این موج تأثیر به‌سزایی داشته

است. علاوه بر این خانم جین بنکه‌الشتین با نوشتن کتاب «مرد عمومی، زن خصوصی» (1981) تلاش نمود

دیدگاه‌های افراطی و رادیکال در موج دوم را تعدیل نماید. برخلاف موج دوم، فمینیست‌ها در این موج بر ظاهر زنانه و

رفتار ظریف تأکید می‌ورزند. آنان معتقد به احیای مادری بوده و از خانواده فرزند محور و همچنین زندگی خصوصی

دفاع می‌کنند. ^[1]

^[1] - پایان جنسیت، محسن رضوانی، جلد اول، ویراست اول - زمستان سال 1384، صص، 1-4

حقوق و قواعد اساسی زنان در اسلام

بخش ششم

اسلام در مورد بقای نسل و حفظ ظواهر و بواطن زندگی انسانها از همان آغاز از روز پیدایش آدم ابوالبشر و حوا خواسته است این هر دو موجود با فضیلت را با اقتران همدگر به فضیلت و تقوی و ادامه حیات و دوام نسل شان و جلوگیری از انقراض نسل و افول و زوال انسانیت قواعد و قوانینی را وضع کرده است که نهایت فطری بوده و با گذشت زمان غیر قابل تغییر است و آن عبارت از قانون ازدواج شرعی و ایجاد و تشکل خانواده بر مبنای این فرض گردانیده شده است .

لذا قرآن پسر و دختر جوان که به سن ازدواج رسیده باشند حکم میکند تا از این موهبت استفاده کرده و خویشان را با دور تسلسل و بقای نسل خویش دائمی و ابدی بسازند تا روزیکه خداوند خواسته باشد .

در جوامع مسلمان در طول سالها و قرنهای سلسله قوانین عرفی و مکتوبی که بعضی از آنها مطابق به احکام شریعت اسلام و اکثراً مخالف آن است وضع گردیده است که ضرورت است این قوانین وقتاً فوقتاً تشخیص و آنهایی که مطابق به نص قرآن و احادیث نبوی با اسناد قوی و دلایل منطقی قوی تر حفظ و از طریق مراجع حقوقی از طریق رسانه ها به ارشاد عامه

گذاشته شود و آن تعریفی که مخالف با آئین اسلام و نص قرآن و سنت نبوی است از متون اسلامی کاملاً باک و زدوده شود . مثلاً در صد ر اسلام زنان در ردیف نماز گذاران در مساجد برای ادای نماز جماعت اشتراك می نمودند که بخاطر حفظ این مأمول بعداً در مساجد جامع مقصوره های مختص به بانوان ساخته شد تا بتوانند با خاطر آرام در جماعت اشتراك نمایند . ولی بعد ها دیدیم که این نیمی از پیکره اسلام از این حق محروم شدند .

اکثراً در کشور ما روی بعضی از ملحوظات دختران جوان تا به سن پیری به خانه ها نگهداشته میشوند و از حق شوهر گرفتن که حق طبیعی و شرعی شان است جلو گیری میشود ، در بعضی جا ها رسم بر آن است که دختران را بخاطر اینکه از ارث محروم ساخته باشند به شوهر نمیدهند و یا در مقابل مهریه های بزرگ و به امید بدست آوردن آن، آنقدر دختر را در خانه منتظر نگه میدارند تا او از سن ازدواج خارج گردد و یا بمرگ فنا یابد . آرزومندی در این است تا به این مسایل رسیدگی شود . حال با برگزاری مراسم عروسی که مخارج آن از حد توان اکثر پسر ها و خانواده ها خارج است دلیل میگردد تا از تعداد ازدواجها کاسته شود که این امر باعث و منجر به فساد ها و انحرافات اخلاقی نیز میشود . در جامعه ای که هر شب به صد ها هزار فامیل با شکم گرسنه می خوابند هر روز سالن های عروسی ای که گنجایی دو یا سه هزار نفر را دارد مفتوح میگردد ولی ما می بینیم دولت و دولت مردان ما جلو همچو مسایل را که هم اقتصاد ما را نابود میکند و هم خلاف عرف گذشته ماست هرگز جلو نمیگیرند . در سابق يك چند نفر از نزدیکان خانواده های عروس و داماد باهم گرد می آمدند و با يك ولیمه مختصر نکاح عقد میشد و هر کس پی کار خود می رفت ، اما امروز اگر کسی بخواهد

از دواج کذب مجبور است مسیرهای تند و پر خم و پیچ را که دور از مصیبت قرضداری و پریشانی نمی باشد طی نماید . ضرورت مبرم است تا هر چه زود تر و با جدیت جلو همچو عوارضات ناشی از گزرویی ها و گزفهمی های اجتماعی را گرفت ، زیرا اسلام دینی است که هر چیز را در حد و وسط آن که بالای هیچ کسی سنگینی ایجاد نکند می پسندد . اگر دولت مانع از اینکار نشود و به نامهای آزادی و دیموکراسی جلو همچو رویداد های زیان بار را نگیرد نه تنها دیموکراسی در کشور نابود خواهد شد بلکه ما همه روزه شاهد از دست دادن صدها جوان خواهیم بود .

این وظیفه وزارت های فرهنگ ، زنان و دیوان عالی قضای کشور است تا این دروازه های جهنمی را هر چه زود تر بسته کنند تا جوانان با هزینه کمتر و توانایی بیشتر به این مهم پردازند .

چون ازدواج از حقوق حقه جوانان پا به رشد است نه باید عرف و عادات گمراه کننده جوانان ما را از این حق محروم بسازد ، چه بهتر که در همچو موارد بدامان حقوق و معیار های شرعی و انسان ما بانه چنگ بزنیم .

انواع حقوق زنان:

1 . قیمومیت: قرآن مجید با ارائه این آیت قیمومیت را ثابت ساخته است: «الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی

بعض و بما اتفقوا من اموالهم»^[1]

"مردان بر زنان قییم و سرپرستند و آن بدین خاطر که خداوند برخی را بر برخی دیگر برتری داده و مردان از مال و دارایی خود خرج میکنند".

بعضیها در مورد این آیت که خداوند بوسیله آن مرد را از زن متمایز ساخته و زن را مشمول آن قرار داده مشتمل بر حق کُشی زن و نیز گواه آشکار بر فقدان مساوات موهوم زن و مرد در احکام اسلامی میدانند.

ولی مسئله بر عکس آن است؛ زیرا هدف از قیمومت و سرپرستی - که مصدر نخست این پندار موهوم است - فرمانروایی و اداره کردن امور است. مثلاً میگویند: فلان قییم و سرپرست این خانه یا این موسسه است؛ یعنی فرمانروایی و چرخاندن امور آن خانه و موسسه در عهده او است.

اداره کردن و چرخاندن امور، لازمه امارت و فرمانروایی است؛ برای مثال کسی که امیر و فرمانروای موسسه یا جماعتی بشود، گرداندن کار و بار و نظارت بر راه اندازی امور آنها به عهده او میباشد.

بدنبال روشن شدن این معنی می پرسیم: مصدر نگرش خداوند به ایجاد وظیفه قیمومت و سرپرستی در منازل، مراکز و گروهها، چیست؟ آیا مصدرش جایگاه عالی و بلندی است که خداوند آنرا به عنوان خلعت و انعامی ویژه به کسانی ارزانی میدهد که در پیشگاه حق تعالی دارای فضیلت و مکانت و الا هستند و حال آنکه این چنین کسانی هم تنها مردانند و بهمین خاطر مردان به این خلعت خداوندی دست یافته و زنان از آن محروم اند؟

البته که واضح است که قضیه چنین نیست. بلکه سرچشمه قیومیت و سرپرستی عبارت از اهتمام شارع به این است که در جامعه و کلیه شئون مربوط بدان، در همه احوال و اوضاع آن، نظم برقرار باشد. در حالیکه نظم جامعه هم تنها در گرو حاکمیت ضوابط مسئولیت در آن است و مسئولیت حقیقی، جز در سایه وجود فرمانروا و امیری که مسئولیت گرداندن و نظارت بر امور مربوط به اوست، معنی نخواهد داشت.

رسول خدا (ص) در این مورد می فرمایند: «هرگاه سه نفر با هم مسافر بودند، نفری از خودشان را بعنوان امیر خود

بگمارند»^[2]

اگر در خانواده روح مسئولیت پذیری وجود نداشته باشد مسلماً که آن خانواده نمیتواند بحیات خود ادامه دهد و دچار صدها مشکل میگردد. اگر به تمام شئون زندگی یک نگاه مختصر انداخته شود این نظام از خانواده و از هر عضو آن گرفته تا به عالی ترین نظام مدیریتی در جامعه که رئیس جامعه میباشد سیران دارد و این بدین معنی نیست که حاکم مالک الرقاب تمام شئون و مایملک مردم باشد بلکه این تنظیم دهنده و موثریت بخشنده نیروهای خورد و کوچک در قدمه های بعدی است که باعث نظم جامعه شده از اختلال میبکاهد و جلوگیری میکند، همچنان است در خانواده افراد بزرگترها بالایی کوچکترها از آن مورد قیومیت دارند که آنها بزرگتراند و میتوانند خوب و بد را بهتر تشخیص دهند لذا طبیعتاً بدون آنکه کسی گفته باشد میتوانند از کوچکترها قیومیت و حفاظت نمایند و این بدان معنی نیست که کوچکترها خوار و حقیر باشند و این بخاطر این است تا آنها در لفافه نظام خانواده گی محفوظ بمانند. در مباحث گذشته نیز صراحتاً ذکر کردیم که

خداوند برای زنان شاخصه های را به ودیعه نهاده است که هرگز مردان بدان نمیتوانند برسند ، مثلاً زیبایی ، طراوت و شادابی زن در هر حال توجه بر انگیز است در حالیکه در مردان چنین صفتی سراغ نمیشود لذا زنان با انگیزش این زیبایی ها زیاده تر در معرض خطر قرار میگیرند که ما بعضی از آنها را در مباحث کار بانوان در بیرون از خانه (کار در کارخانه ها و مراکز عمومی) به بحث کشیدیم و نتیجه آنرا در اروپای صنعتی و ماشینی که منجر به ایجاد اعلامیه جهانی حقوق بشر شد بملاحظه رسانیدیم . اسلام و احکام قرآنی هرگز خواهان آن نیست که بخاطر تهیه مایحتاج زندگی آبر و حیثیت و وقار یک زن طعمه کسی شود که زن در خارج از منزل باو یکجای کار میکند . امیری در خانه این را نمی رساند که هرچه امیر خانه خواست همان شود ، بلکه بخاطر سامان دادن نظم زندگی در آن خانه میباشد و خانه بی سر و بی سرپوش حتماً محکوم به زوال و فناست .

لذا برداشت فضیلت ذاتی مردان بر زنان از این آیه ، با بسیاری از نصوص صریح قرآن بشدت تناقض و تضاد دارد . خداوند متعال مقرر می دارد که مردان و زنان در میزان قرب بخدا با هم مساوات دارند و تفاوتی هم که در درجات آنها موجود باشد ، منوط به تفاوت اعمال نیکی است که بخاطر خداوند انجام میدهند .

خداوند میفرماید:

﴿ فاستجاب لهم ربهم اني لا اضيع عمل عامل منكم من ذكرٍ او انثى ا بعضكم من بعض ﴾ [31]

«پس پروردگارشان پاسخ داد که من عمل هیچ صاحب عملی را، خواه مرد و خواه زن تباه نخواهم ساخت برخی از

شما از برخی دیگرند».

ومی فرماید:

﴿من عمل صالحاً من ذکرِ اوائلی او هو مؤمن فلنحیینه حیاة طیبةً ولنجزینهم اجرهم باحسن ما کانو یعملون﴾^[4]

«و کسانی که کار نیک انجام دهند خواه مرد باشند یا زن و حال آنکه مؤمن باشند آنان را زندگی پاکیزه می بخشیم و در

مقابل بهترین آنچه انجام داده اند آنانرا پاداش می دهیم»

ما در در مورد بلندی و شکوهمندی مقام زن در فصول قبلی مطالب زیادی ارائه کرده ایم که ذکر دوباره آن باعث اتلاف

وقت خوانندگان عزیز میشود که از تکرار دوباره آن صرف نظر کردیم. البته يك نکته قابل یاد آوری هست که در دستگاه

خلقت خداوندی هیچ موجودی با موجود دیگر شباهتهای بهم نمی رسانند، اینکه انسانها با هم شبه هستند يك امر اعتباری

هست و رنه همه چیز را خداوند با تفریق آفریده است در بین زن و مرد هم این فرق وجود دارد که در بحث تساوی نه تشابه

مراجعه شود).

لذا به این نتیجه میرسیم که سرپرستی و قیمومتی که خداوند در قرآن از آن خبر داده بمعنی حفاظت و اداره امور است،

نه بمعنی سلطه گری و زور گویی. زیرا قانون جهانی نیز حکم میکند کسی که نفقه میدهد حق نظارت از آن اوست

2. ارث:

از جمله دیرینه ترین اعتقاداتی که بحث برانگیز بوده است وجود مساوات ارث و ضرورت آن در بین مرد و زن مطرح میشود ،

مسئله سهم الارث زن و مرد در اسلام است . خداوند می فرماید:

﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمُ لِلذَّكَرِ مِثْلُ الْاُنثِيَيْنِ﴾ [5]

«خداوند در مورد فرزندان تان بشما توصیه میکند که پسر دو برابر دختر سهم الارث دارد» .

ما به حقیقت مفاد این آیه که نزد انتقاد گران اشتباه و فرو گذاشت بزرگ قرآن از حقیقت مساوات بین ارث زن و مرد پنداشته شده است ؛ می پردازیم و روشن میکنیم که این آیه با اصل مساوات واقعی هیچ تضاد و تناقضی ندارد و معنی آنرا تیره نمیکند . اشتباه بزرگ در شناخت آیه مذکور است . دلالت این انتقاد آیه : ﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ الْاُنثِيَيْنِ﴾ را يك قانون عمومی و جاری در کلیه احکام ارث تلقی میکنند و حتی بخیال آنها و بسیاری از مردمان عوام فریب حکمی که در این آیه آمده است نه تنها مربوط به احکام ارث ، بلکه بمنابۀ يك قانون مطلق اجتماعی است که اسلام آنرا در کلیه اوضاع و احوال و به نسبت همه قضایا و مشکلات مورد توجه قرار خواهد داد . این در حالیست که این آیه در مورد ارث فرزندان نازل شده است و نه غیر ایشان . و اما وارثان دیگر میت ، اعم از زن و مرد ، احکام دیگری دارند که در اکثر آنها هم ارث زن و مرد یکسان است و این هم چند مثال :

هرگاه فرد متوفی پدر و مادر و تعدادی فرزند از خود بجای گذاشت، در این صورت سهم الارث هر يك از پدر و مادر يك به نسبت شش از تركه است بدون در نظر داشتات (زن و مرد) بودن.

﴿ولا يوه لکل واحدٍ منهما السدس﴾ [6]

«و برای پدر و مادر میت برای هر يك از آنها شش يك سهم الارث ثابت است»

هرگاه میت يك برادر مادری یا يك خواهر مادری از خود بجای گذاشت و وارثی وجود نداشت که آنها را حجب کند، در این صورت سهم الارث هر يك از این برادر و خواهر شش يك میباشد بدون آنکه در بین آنها فرق باشد

هرگاه میت تعدادی برادر مادری دو نفر یا بالاتر از آن و تعدادی خواهر مادری دو نفر یا بیشتر، از خود بجای گذاشت، برادران و خواهران با هم يك به نسبت سه سهم دارند (یعنی سه يك حصه می برند، البته بدون تمایز جنسیت

﴿فان كانوا اكثر من ذلك فهم شركاء في الثلث﴾ [7]

«اگر برادر و خواهر مادری از یک نفر بیشتر بودند در ثلث تركه شريك هستند.»

هرگاه زن متوفی شوهر و يك دختر از خود بجای گذاشت، دخترش نصف تركه و شوهرش يك چهارم تركه را دارد، یعنی در اینجا دختر دو برابر شوهر زن سهم الارث دارد.

هرگاه میت يك زن و دو دختر و يك برادر تنی داشته باشد ، همسرش يك بر هشت و دو دختر دو بر سه سهم الارث دارند و هر اندازه باقی ماند برای برادر تنی میت یعنی عموی دو دختر می باشد . بدین ترتیب هر يك از دو دختر از عموی بیشتر سهم الارث دارد . نظام حقوقی میراث یکی از نظامهای قاعده مند اسلام است که هیچ قانون مدنی قادر نیست با رسالت و قانونمندی این نظام حقوقی اسلام یعنی میراث برابر باشد . يك چیزی را که باید در نظام حقوقی اسلام که منشاء آن از قرآن است در نظر گرفت این است که در هیچ صورت و تحت هیچنوع شرایطی نظامندی حقوقی و قانونی اسلام همانند ادیان دیگر تغییر پذیر نیست . اسلام هرگز آرزو ندارد زن مسلمان همانند زن غربی درگیر و دار بازار و مراکز صنایع هر چیزش را گم کند حتی خانه و فرزندان را لذا اسلام برای زنانی که در خارج از منزل کار میکنند همان حقوقی را قایل هست که بیک بانوی که در خانه میباشد و کاری در بیرون ندارد . با وجود اینهم در صورت طبیعت زن از منحنی اولویتها برایش محقق ساخته ، بدین معنی نیست که وظایف و شغلهاى خارج از منزل را از او ممنوع و حرام نماید . بلکه درهای وظایف و اعمال مختلف برای زن همچون مرد ، همواره باز است . این وظیفه باید به ترتیبی باشد که منطقی و فکری و اجتماعی آنرا بهر يك زن و مرد گوشزد میکند .

از این حالات مشخص و مرتبط با واقعیت مزبور که بگذریم ، دیگر مردان و زنان وارث ، در ارث با هم یکسان اند . باید ارزش و گرامی داشت زن در نظام حقوقی اسلام در زمینه گرامیداشت و آزاد سازی زن و دفاع از حقوق و ویژه گیهای زنانگی اش که ما قبلاً به آن اشارات روشن داشتیم ، نادیده میگیرند و در صورت لزوم نیز جهت

تداوم این نادیده‌گیری، به سادگی تظاهر به جهل و عدم آگاهی را دستاویز قرار می‌دهند؛ این از يك سو و از سوی دیگر از بد بختی و سیه‌روزی زن در جوامع غربی نیز چشم‌پوشی می‌کنند؛ بد بختی و شقاوتی که زیر قلمرو قوانین ظالمانه‌ای بوجود آمده است که در لابلای آن زن در قید اسارت، استثمار و بردگی بند آمده و او را شدیداً وا داشته که جهت دستیابی به لقمه‌نانی خواه شرافتمندانه باشد یا خیر، به تنگ‌ترین راه‌ها برود؛ اگرچه نیز لازم باشد که ویژگی زن بودنش را در این راه قربانی کند. اینان از جنایات، قوانین و نظام‌های غرب که زن را در شقاوت انداخته اند که ما مثال‌های زنده و تاریخی‌ای در زمینه‌ها برآورد داشته‌ایم چشم‌پوشی می‌کنند تا بدین وسیله غرب را بستانند.

اینان در مقابل، ارزش شریعت اسلامی در ضمانت آزادی و کرامت و حفظ خصایص زنانگی زن را نادیده می‌گیرند تا بی‌محابا به انتقاد کورکورانه از اسلام و کاستن از ارزش آن ادامه دهند. ^[8]

3. نشوز و نافرمانی همسر:

طرح و صورت و اشکال:

وقتی زوجه بدون معنی یا بدون مجوز شرعی دست به نافرمانی زند، و یا از حوزه رضایت شوهرش خارج شود، اسلام برای رفع مشکل نافرمانی همسر، چندین راه را در نظر گرفته است؛ به این معنی که هرگاه زن از قلمرو رضایت شوهرش خارج شد می‌تواند با سه‌راه حل تدریجی و گام‌به‌گام این مشکل را بر طرف سازد:

· از سر لطف و محبت همسرش را اندر زدهد .

· در بستر خواب از او جدا شود .

· همسرش را تنبه بدنی کند که البته این تنبه بیشتر بیم آور باشد نه زجر دهنده و معذب باشد به (فصل اول ، ص 21 ، به عنوان

حل اختلافات مراجعه شود .)

4 . چند همسری:

این قضیه نیز از بارزترین مسائلی است که جو سازان علیه اسلام و مدافعان قشری زن و به اصطلاح حقوقی اش آنرا دست

آویز قرار داده و به زعم آنان این شاخص بزرگی است از اینکه در جوامع اسلامی زن از مشکل عدم مساوات با مرد ، رنج

میرد . حال بینیم صورت واقعی قضیه چگونه است .

مصالح و نقش قانون منحنی اولویتها:

پیدا است که مدار احکام اسلامی بر مقتضیات مصالح انسانهاست و مصالح و مفاسد همیشه لازم و ملزوم یکدیگر و هر

کدام از آنها به لحاظ بزرگی و اهمیت ترتیب دارد .

به این نکته بایست توجه شود که مصلحت حیات در مقایسه با مصلحت نسل و مال از اهمیت بزرگتری برخوردار است و همچنین آن ضروریاتی که مصلحت حیات، عقل و مال بر آنها مبتنی است براتب سود مند تر از حاجیات و تحسیناتی است که لازمه همین مصالح هستند.

مشیت الهی بر این بوده است که انسان در این دنیا به لذایذ زندگی دست نیابد، مگر اینکه آن لذایذ به ناکامیها و مراتها در آمیخته باشد و همچنین ذات اقدس الهی چنین اراده کرده است که میزان اصلی جوهر مصالح زندگی و شدت نیاز انسانها به آن متفاوت باشد. پس در این صورت نمیشود مصالح انسانی را بر تر برای حرکت قوانین و شریعتها قرار داد؟

راهش این است که خداوند به مصالح و مفاسد زندگی انسانها توجه کرده و آنها را، بر طبق اهمیت و نیاز بدانها و شدت و ضعف آمیزه شویب و نواقصی که از یکی از آن دو به دیگری نفوذ و رخنه میکند، رده بندی کرده است. این چیز است که در اسلام، «قانون منحنی اولویتها» نام دارد.

همین قاعده منحنی اولویتها در عرصه اجرای عمده احکام شرعی، به ایفای نقش می پردازد. از این رو هرگاه مصلحتی مشروع در سطح حاجیات با مصلحتی مشروع در سطح ضروریات در تضاد بود، بایستی بخاطر نگهداری از مصلحت ضروری، از مصلحت حاجی گذشت.

بهمه واضح است که ازدواج يك مصلحت ضروری و آن عبارت از بقای نسل و تحمیل کردن مسؤلیت تشکیل خانواده و گره زدن پاره از نسانها با پاره دیگر با توجه از نسل پیشین به نسل آینده که جانشین او خواهد شد و از همه مهمتر این که توسط ازدواج هر دو طرف چه زن باشد چه مرد مراتب شدت تمایلات جنسی خویش را ارضا میدارند که باعث عشق و بخشش و بزرگی شخصیت هر دو شده بسوی ثبات و استقامتهای زندگی صادقانه پیش میروند . و این توافق و تطابق چنان روحیه اخلاقی هر دو طرف متعاقد را سرشار از عشق و محبت و صمیمیت میسازد که همه نا بسامانیهای زندگی را در کنار هم فراموش میکنند . بعضی اوقات این بازی طوری ادامه می یابد که مرد نمیتواند يك همسر اکتفا کند . اکثراً زنان خود دارای مزاج سرد بوده و آرزو ندارند تا همیشه و بلا استثنا جواب خواسته ها و تمایلات جنسی مرد را داده بتواند . مریضی ها قاعدگی و بچه دار شدن حفظان فرزندان از جمله عواملی اند که زنان نمیتوانند به تمایلات جنسی شوهران شان پاسخ مثبت ارائه کنند . از طرف دیگر شماری از نظر سنجی ها نشان میدهد که تعداد مردان نسبت به زنان از اثر جنگها ، مسافرتها و مهاجرتها نظر به زنان کمتر است لذا در چنین حالات نیز اگر تعدد زوجات صورت نگیرد يك تعداد زیادی از زنان بدون شوهر باقی میمانند .

اما شریعت اسلامی این را در نظر میگیرد که، به احتمال زیاد ، اوضاع و عواملی در کار باشند که بر اثر آنها مردان نتوانند به يك همسر اکتفا کنند و کسی در این تردید ندارد که این عوامل در اکثر اوقات وجود دارند و چنین عواملی در مردان کشورهای غربی در مقایسه با وجود آنها در مردان کشورهای اسلامی، بیشتر بنظر میرسد . انسانها واجب الخطا است و این

خطا نظر به زنان در مردان زیاد تر بنظر میرسد . در جامعه مسلمان قبل از اینکه اینگونه مردان به فواحش روی آورند به حکم ازدواج دیگر تن در میدهد و نکته ای که قابل یاد آوری هست این است که این ازدواج هم مانند ازدواج قبلی با ایجاب و قبول طرفین هر چند ظاهری و فرمایشی هم باشد عقد میشود .

در جامعه ما زمانیکه زن در عقد نکاح مردی در آمد با جامعه سفید بجان شوهر می رود و این بدان معنی است که تقوا و فضیلت زن افغانستانی مجدی است که چنان آرزو میکند که با همین لباسی که بجان شوهر رفته و کانون خانواده تیار کرده است صرف در صورتی میتواند این خانه را بطور دائم ترك نماید که با کفن سفید که هم رنگ پیراهن عروسی اش است پیچیده شده باشد و این از خصوصیات زن در جامعه ما میباشد ، زن افغان آنقدر که شهادت و دلیری در نا بسامانی ها و تحمل و بردباری در جنگها و مصیبت های بزرگ را دارد بهمان اندازه در قداست خانواده پاک و بی غش هستند . زن افغانستانی هرگز نگفته است که قوانین مملکت برای او قابل پذیرش نیست چرا که مردانه است (قسمیکه زن در سایر کشور های اسلامی چنین ادعا های را دارند و مخصوصاً جنبش های زنان اکثراً این مسایل را دامن میزنند که گویا قوانین مردانه ای در جامعه مسلمانان حکمرانی میکند) همه حال ازدواج مکرر با وجودیکه خوش آیند نیست اما در بعضی حالات ناگزیرند قوانین شرعی و مدنی ما آنرا پذیرفته است زیرا خداوند متعال با قدرت کامله خود میداند که اگر اجازه و امتیاز ازواج متعدد داده نشود جامعه بطرف فساد و تباهی و بی حیایی پیش میرود ، قسمیکه در غرب بیش از يك ازدواج مجاز نیست اما ما می بینیم که مردان و زنان

غربی تا کدام سرحد در اباحت و عیاشی های مداوم بقسمی غرق هستند که از ازدواج و تشکیل خانواده که مخارج و درد سر های دائمی و محدودیت های قانونی را برایشان تنفیذ و ایجاد میکند ، گذشته اند .

ولی زمانیکه مردی میخواهد ازدواج مکرر اسلامی نماید در بین همسر سابقه و جدیدش راجع به منیت ، نفقه و رفتار قانون عدالت کامل را مراعات می نماید . در غیر این صورت اسلام همسر ثانی را به اشخاصی که فاقد شرایط فوق باشد جواز نمیدهد .

این مقررات ازدواج در اسلام از آنجاست که همتای دومی که مرد بدون التزام به ضوابط همسرداری یعنی ، از راه ارتکاب زنا به او تمایل میکند ، در مقایسه با همسر دومی که به اساس ضوابط همسرداری شرعی به عقد ازدواجش درآمده ، بیشتر فساد به بار می آورد و مصالح را بر باد میدهد . پس در این حالت قاعده منحنی اولیها تصمیم دوم یعنی ، همسر گزینی شرعی را اجازه میدهد و تصمیم نخست را که وی را بطرف اباحه و فساد می کشاند مردود می شمارد .

اما بر اساس قانون غرب قسمی که بارها تکرار شده است مرد میتواند با هر تعداد که خود میخواهد زن بگیرد و در این راستا خود را بهیچیک از ضوابط همسرداری ملزم نمی بیند زیرا کدام پا بندی ای در ترازوی عدالت و اعتقادات مذهبی در غرب اکثراً وجود ندارد . و اما در قوانین اسلام تا چهار همسر جواز داده شده است که در این راستا مرد مکلفیت دارد در غرب اکثراً وجود ندارد . و اما در قوانین اسلام تا چهار همسر جواز داده شده است که در این راستا مرد مکلفیت دارد .

منیت ، نفقه و مسکن همسران خود را بوجه عادلانه در نظر داشته باشد . و این کار گرچند ظاهراً به مزاق گروه های دفاع

از حقوق زن برابر نیست اما در این قوانین الهی حکمتی بزرگی نهفته است و آن اینکه هرگز و "حشی گری جنسی ای که" در سطوح مختلف و هم اماکن و ادارات و دانشگاه‌های امریکایی بیداد میکند وجود نپیداشته باشد .

اسلام فرآیند ازدواج را مباح دانسته ، راه بسوی آنرا هموار نموده و . آنرا وسیله نزدیکی بذات اقدس الهی قرار داده است . اسلام در صورت حصول اطمینان از تضمینات اخلاقی مرد ، چند همسری را نیز برایش مباح و حلال میگرداند و در صورت عدم اطمینان از ضمانت اخلاقی از چند همسری ممانعت بعمل می آورد .

شگفت آنکه ، جهان غرب در اطراف تعالیم و آموزه های اسلام دود غلیظی را برانگیخته و از هر سوزبان انتقاد و فتنه انگیزی و اغتشاش را بسوی آنها دراز نموده است . از همه عجیب تر اینکه خود جهان غرب ، روابط جنسی خویش را بر پایه هرج و مرج و حشمتناکی بنا نهاده است . در ارتباط با چند همسری نیز باید گفت : که غلت زدن در میان انبوهی از زنان عربان چه چیزی قابل فهم است ؟ ژاکلین همسر جان اف کندی فقید که بعد از ترور شوهرش به توسط جکروبی و اسوالد ، با ناسس یکی از سرمایه دار ترین مرد جهان ازدواج کرد مدعی است که شوهر دومش بین دو صد الی سه صد تن رفیقه داشت . و همچنان در خانه های مستمندان اروپایی عیاش خانه های نظیر عیاش خانه او ناسس زیاد موجود میباشد ولی جای تحیر در اینجاست که اروپا خودش در بین فساد و فحاشی تا بگلو غرق است و کلب های شبانه و روزانه در هر دقیقه بصد ها رقاصه عربان را به نمایش می گذارد تا بتوانند مردم و مدعوین را به شاد کامی دعوت کنند و به این مراکز و عیش

خانه‌ها هیچ نوع ایرادی گرفته نمی‌شود و بلکه آنرا جزء از اخلاق مدرن تلقی می‌کنند و حتی پیشوایان مذهبی اروپا در چنین مواردی تنها مسکوت مانده‌اند بلکه آنرا منحیث یک ضرورت در دیموکراسی مشروع نیز ساخته‌اند (همجنس‌بازی).

5. طلاق: (در این مورد در صفحات 24 تا 26 به عنوان طلاق راه مصلحت آمیز مراجعه شود) امروز بعضیها می‌گویند:

در خانواده‌ایکه تصمیم‌گیری برای بقای او در اختیار مرد باشد، کجا میتوان در چنین خانواده‌ای مساوات در بین زن و مرد را مشاهده کرد؟ اینان با همچو سوالات پروردگار شان را متهم می‌سازند به اینکه در روابط موجود بین زن و مرد در سایه زندگی زناشویی از مرد طرفداری میکند و آنهم به دلیل اینکه طلاق را در اختیار مرد قرار داده است.

این آقایان طرفداری خدا را از مرد در مسئله طلاق مورد توجه قرار می‌دهند ولی فراموش کرده‌اند و یا ندانسته‌اند که خداوند در مورد مهریه و انفاق زنان چه اهمیتی را برای مردان واگذار شده است. اگر این آقایون در مورد فرامین خداوند در قرآن اطلاعات کافی داشته باشند تعالیم و قانونمدنیهای که در قرآن وجود دارد پاسخگوی هر نوع مشکل شان میباشد. بطور مثال: قرآن در آیه دوم از سوره مجادله در مورد شیوه‌های نا بخردانه طلاق که در زمان جاهلیت رواج داشت به سختی ممانعت کرده است: «اگر کسی با به زبان آوردن صیغه اظهار زن خود را حرام کند، و آنگاه بخواهد از سخن خود برگردد پیش از تماس و مجامعت باید برده‌ای آزاد کند . . . و هر که نیابد [یعنی به آزاد کردن برده توانایی نداشته باشد] پیش از آنکه تماس حاصل کند باید دو ماه پی در پی روزه بگیرد، و باز اگر نتواند باید شصت مسکین را طعمان دهد . . .» [9] (در میان اعراب از قدیم رسم بود که زنان را به زبان آوردن صیغه زیر طلاق می‌گفتند: «انت علی کظهر امی» یعنی چنان که مادر من

بر من حرام است تو نیز از این پس چنانی، و این صیغه را "اظهار" می‌نامیدند. اگر مردی زن خود را با بر زبان آوردن صیغه اظهار طلاق میگفت، دیگر هیچگونه وظیفه‌ی زنا شویی نسبت به او نداشت. اما زن آزاد نبود که خانه شوهر خود را ترك کند یا به همسری مرد دیگری در آید. اسلام این نظام طلاق مشرکین را که برای زنان عادلانه نبود منسوخ کرد «سوره مجادله، آیه 2.)) در اینجا متوجه میشویم که اسلام شیوه‌های را برای طلاق پیش پای مردان می‌گذارد که آنها هرگز به آسانی قادر نیستند یا نخواهند شد که بدون مجوز به این عمل دست بزنند، چرا که دو ماه پی هم بدون انقطاع روزه گرفتن یا شصت گرسنه را در يك وقت طعام دادن و یا...¹⁰¹ کار دشواری بود با آن اقتصاد ضعیف که اعراب در بدو اسلام داشتند و این بخاطر آن بود تا از طلاقهای بدون جهت و نا موجه جلوگیری شود و همچنان است حکم رجم زنان در اسلام که باید شخصی که به زنی اتهام می‌بندد که زنا داده است باید چهار شاهد حاضر بیاورد که اینکار ابداً امکان پذیر نمی‌باشد، چرا که عمل زنا که فاحش‌ترین عمل ننگین برای زنان محسوب میشود هیچوقت در ملاء عام انجام نمی‌پذیرد و اگر چنین فعلی شنيع انجام پذیرد در جاه‌های مخفی و دور از انظار خواهد بود لذا امکان آورده شدن چهار نفر شاهد که حتی مقاربت را (عمل زنا) را به وضاحت دیده باشد هیچ امکان نداشته و حتی ناممکن می‌باشد که اسلام بخاطر کرامت بخشیدن به زن این قانون سخت را در مورد زنا تعیین کرده است تا آبرو و حیثیت زنان و هم مردان دستخوش افواهاات بیهوده و بهتان قرار نگیرد.

هر که در جستجوی مصدق طرفداری اسلام از زن و مرد در زندگی زنا شویی برآید، در نتیجه خواهد دید که نظام نفقه و مهریه مصداق برجسته برای طرفداری اسلام از زن است. مشاهده آن هیچگاه از مشاهده طلاق که مظهر طرفداری از مرد به شمار می آمده مشکل تر بنظر نمی رسد و این بر علاوه آن است که در بالاتر تذکراتی از سوره مجادله داشتیم.

در اسلام فرایند طلاق با مسئله نفقه و مهریه ارتباط مستقیم و تنگاتنگ دارد و در صورت ملاحظه و دقت متوجه میشویم که این ارتباط تنگاتنگ سرچشمه ریزترین معانی مساوات در میان زوجین میباشد.

ما در مبحث آینده به نظام طلاق در اسلام و پیشنهاد جایگزینی آن با سایر قانونمندیهای که باعث ثبات در نظام اخلاقی زن و شوهر میگردد می پردازیم. این ارتباط در بین این دو مسئله یعنی، طلاق از سوپی و نفقه و مهریه از سوی دیگر، به رابطه دوگانه ترازو میماند.

اینک وقت آنست که به رابطه دقیق در میان نفقه و مهریه که به تعبیر اتهام گران در آنها طرفداری از زن صورت گرفته باطلاقی که در آن به نفع مرد طرفداری شکل گرفته، نگاهی داشته باشیم.

اگر در رابطه زندگی و اینکه کدام معیارها باعث این گردیده است تا زن و مردی به توافق برسند که زندگی مشترکی را آغاز نمایند و یک پیوند مستحکم دائمی برای تشکیل خانواده و سایر معیارهای زندگی برقرار کنند اگر حالت طوری باشد که این بهشت نازنین خانواده به جهنم سوزان طلاق و جدایی منجر شود در این صورت هر دو زوج

مرد وزن هر دو در این مصیبت عظیم يك جا و يك اندازه خسارت می بینند ، هر دو کاخ های آرزو و امید های خود را واژگون و تخریب شده می بینند که به هیچ قیمت نمیشود آنرا مرمت کرد ، حال در چنین موارد حال و هوا سر این نیست که زیاد زیان دیده است و که کمتر حرف بر سر خراب شدن این کانون دلپذیر است و برای اینکه در چنین حال و هوا انسانها بتوانند خود را شکسته کامل ببینند تعیین قرار دادی در مورد فسخ این عقد بر قرار شده است تا طرفین بتوانند در هوای آن گم کردگی خود را کم تر حس کنند ، لذا دین اسلام به پیروان خود قسمیکه در فصل اول در بحث طلاق به آن پرداخته این بهره دو طرف گوشزد کرده است که در لحظاتی که میخواهند از هم جدا شوند به شفقت و مدارا رفتار نمایند و مردان را موکداً مؤظف میسازد تا زمانیکه عدت همسر مطلقه اش سپری نشده است او را از نفقه مستفید و تمام امکانات خوشی او را الی همبستر شدن رابه او محیا بسازد و آن مهری که بگردن مرد است باو به وجه بهتر پردازد و چیز های را که به او عطیه کرده است آن را از نزدش مصادره ننماید و نگذارد ای از اولاد های که مادرش حضانت او را بر عهده دارد دور شود ، این در حالی صورت میگیرد که زن و مرد خود را به جدایی آماده میسازند و اگر زن از شوهر حامله باشد الی رفع حاملگی در خانه شوهر قبلی اش مهمان است و هیچکس حق ندارد باو بر خورد نا شایسته داشته باشد ، این همه برای آن است که در این مدت زن و مرد هر دو عاقلانه راه خود شان را در باره ساختمان زندگی فردای خود مشخص بسازند ، هر گاه قرار بر این باشد که آنها بکلی از هم جدا شوند با يك حالت خوشرویی از همدگر جدا میشوند و اگر طلاق را رجعت دهند آنهم در فق اسلامی اصول و اسلویی دارد که خارج از موضوع بحق ما میباشد .

خلاصه اینکه راجع به نظام طلاق که جزو تشریحات الهی است بیان کوتاهی داریم آنگاه بر خود لازم میدانیم که به پیشنهاد دیگران گوش بسپاریم .

طلاق که زوجین بآن مواجه هستند بر دو قسم است : اول طلاقی که برابر اراده زن و شوهر انجام میگردد ، این همان طلاقی است که از کاناال «اراده مسترک» صورت می گیرد و در چنین طلاقی اشکال وجود ندارد ؛ دوم طلاقی که بر طبق يك اراده و بر مخالفت اراده دیگر انجام می گیرد . این همان طلاقی است که در آن ضرورت نصب ترازوی عدالت در بین طرفین قابل ملاحظه است .

همین طلاقی که به اثر اراده يك شخص صورت میگیرد یا تنها به اراده شوهر صورت میگیرد و زن بدان رغبت نشان نمیدهد و یا تنها به اراده زن صورت میگیرد که مرد بدان تمایل نمیداشته باشد .

در حال اول خداوند طلاق را مشروع و قابل اجرا و وقوع میداند ؛ مشروط بر اینکه کلیه مهریه برای زن باشد و چیزی از آن عاید طلاق دهنده نگردد . و علاوه بر آن برای وی «حق المتعه» (ضد عقدی) که قاضی مقدار آنرا معین می سازد ، نیز در نظر گرفته میشود . و نفقه زن از طرف مرد تا زمان اقتضای عده ادامه داشته باشد .

امادر حالت دوم که طلاق تنها به اراده زن انجام می گیرد ، بر قاضی واجب است که موجبات این اراده زن را تحقیق کند ، چنانچه اراده آن ظلم و نا فرمانی از طرف مرد بود و بر طرف کردن آن بوسیله راه حلهای ممکن مشکل بنظر میرسد

در چنین شرایطی قاضی ناگزیر باید میل زن به طلاق را تحصیل کند ، بی آنکه چیزی از مهریه و حقوق کامل خود را از دست دهد . و اما اگر میل و رغبت زن به طلاق بخاطر حالت عصبی یا بیزاری درونی از شوهر یا بروز رابطه عاطفی با مرد دیگر بود ، یعنی شوهر در آن دخالت نداشت و از تقصیر او در ادای حقوق همسرش ناشی نبود ، قاضی میتواند پس از بدست آوردن رضایت زوج به این طلاق خواسته زن را پاسخ مثبت دهد . لیکن در چنین شرایطی شوهر میتواند کل مهریه و یا جزئی از آن را که زن در برابر طلاق خود آنرا به شوهر می بخشد ، برای خود نگهدارد و یا در صورتی که در قید حیات زناشویی مهریه را به زن پرداخت کرده ، برای خود باز پس گیرد . این مسئله در فقه به «خلع» نامگذاری شده است .

اگر زن بخواهد حق خود را در طلاق بطور مستقیم ، یعنی بدون اطلاع دادگاه از زوج دریافت دارد ، در این صورت خواهد توانست از همان روز اول عقد ازدواج خود ، راه مشروع و علنی آنرا در پیش گیرد ؛ به این صورت که در اثنای عقد با شوهرش شرط کند که باید عصمت نکاحش در دست خودش باشد . بنا بر این اگر شوهر در برابر آن موافقت کرد ، دیگر زنش هر وقت خواست میتواند بدون واسطه گری دادگاه از حق طلاق استفاده نماید ؛ البته مشروط بر آنکه این حق تحت الشعاع نتایج پیش گفته باشد .^[11]

6. شهادت و گواهی:

گواهی زن در دید بسیاری از مردم ، مظهر دیگری از پدیده عدم مساوات در بین زن و مرد بوده و هست . دست آویز آنان هم ای نیه از قرآن است:

﴿واستشهدوا شهيدین من رجالکم فان لم یكونا رجلین فرجل وامراتان﴾ [12]

«دو نفر از مردان را بگو به گواهی بگیرید اگر دو مرد وجود نداشت يك مرد و دو زن را بگواهی بگیرید»

مصدر این تصور، جهالت همه جانبه نسبت به احکام اسلامی است - تازه این بیان ما در صورتی است که نسبت به

کسانی که این اتهام را ساخته و پرداخته کرده و از آن دفاع می کنند، حسن ظن داشته باشیم - این جهالت خود از نوع جهالت

کسانی است که از لابلای آیه ﴿یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین﴾ [13]

«خداوند در باره فرزندان تان توصیه میکند که پسر دو برابر دختر سهم الارث دارد» عدم مساوات در بین مرد و زن را

برداشت کرده اند. اشتباه آنها در برداشت نا درست از این آیه و تصور آنها مبنی بر اینکه مضمون این آیه يك حکم عمومی است

که يكايك زنان را را در بر میگیرد، تا چه حد و میزانی است.

شروطی که در فرآیند شهادت مد نظر است ناشی از وصف «مرد بودن» مرد و «زن بودن» زن در شاهد نمی باشد، بلکه این

شرایط در مجموع ناشی از دو چیز میباشد :

· عدالت و ضبط و دقت شاهد و اینکه در بین فرد گواه و کسی که شهادت علیه او صورت می پذیرد، دشمنی و کینه ای

در کار نباشد که شاهد را تحریک کند تا به چیزی که بخاطر آن علیه او شهادت میدهد او را متهم سازد و اینکه در بین فرد

گواه و کسی که شهادت به نفع او انجام میشود ، چنان قرابتی در کار نباشد که او را تحریک نماید تا در شهادت خود ، از طرف جانب داری بعمل آورد .

· آنکه در بین شاهد و حادثه‌ای که در خصوص آن شهادت میدهد ، آنچنان ارتباطی باشد که شاهد را در اطلاع و

· آگاهی از آن حادثه و شهادت دادن در خصوص آن ، صلاحیت دهد .

بنا بر این ، کسی که عدالتش مخدوش یا فهم و دقت او کامل به ثبوت نرسیده باشد ، خواه مرد باشد یا زن ، شهادتش پذیرفتنی نیست و همچنین شهادت طرف دعوی علیه منازع خود و شهادت فامیل به نفع فامیل ، خواه گواه مرد باشد یا زن ، مقبول شرع اسلام نیست .

پس هرگاه مقوله عدالت تحقق یافت و احتمال طرفداری بخاطر خویشاوندی و آزار و اذیت کردن ، بخاطر نزاع و دشمنی ، منتفی گردید ، در این صورت ناگزیر می باید قدر لازم از انسجام و هم آهنگی در میان شخص گواه و مسئله‌ای که در مورد آن شهادت میدهد ، تحقق یابد . چنانچه این مقدار لازم حاصل نگردد ، شهادت شاهد خواه مرد باشد یا زن ، پذیرفته نخواهد بود . و در صورتیکه ارتباط در میان اقشار مردم با قضیه‌ایکه نیاز به گواهی دارد ، از تفاوت برخوردار باشد ، شهادت کسی اولویت دارد که بیش از همه به این قضیه سروکار دارد و فرق نمیکند که فرد گواه مرد باشد یا زن .

براساس همین قاعده است که خداوند در توصیف جنایت و نحوه ارتکاب آن توسط فرد جنایتکار، شهادت زن را نمی پذیرد؛ چون سروکار زن با بزهکاریها، جنابت قتل و جزء آن خیلی نادر است و به همین جهت معدوم بنظر میرسد. اگر زن بطور تصادفی مشاهده کند که کسی دارد کسی را بقتل می رساند، به احتمال خیلی قوی با تمام نیرو از صحنه گریزان میشود و دگرراه فرار هم نداشته باشد، درجا کاملاً بیهوش خواهد گردید.

به عکس مورد فوق، در امر شیردهی، دایگی، نسب شناسی، و جزء آن، اسلام به شهادت زن اولویت میدهد؛ چون بدیهی است که زن بیش از مرد با این مسایل سروکار دارد. از شعبی روایت شده است که گفت: «مواردی هست که در آنها جز شهادت زنان پذیرفته نیست»^[14]

و اما در ارتباط با معاملات مالی و امور تجاری و منازعات و دعاوی ناشی از آنها مشاهده میکنیم که هر کدام از زن و مرد با آنها سروکار دارند؛ به این تفاوت که سروکار مرد با آنها براتب بیشتر از سروکار زن است. شاهد ما هم این است کسانی که در مسایل بازرگانی غور کرده و به برگزاری عقود و معاملات پرداخته و در راه آنها تن به رسک و خطر داده اند، در همه دورانها و در جوامع مختلف دنیا عبارت از مردان بوده اند. و اگر در میان آنها زنانی هم بچشم بخورند غالباً زنانی هستند که در امور اداری و سازمانی همچون منشی گری و... استخدام شده اند.

نظر به همین واقعیتی که بر همه جامعه سایه گسترده است، ذات اقدس الهی حکم شهادت را آینه تمام نما قرار داده تا این واقعیت موجود و همیشگی را انعکاس نماید؛ بدین معنی که اولویت به شهادت مرد و همراه آن شهادت زن نیز پذیرفته باشد و

طریق اجرای آن نیز، چنانکه پروردگار در قرآن مجید مقرر فرموده، بدین شیوه است که در این نوع مسائل که شهادت دوزن در حکم شهادت يك مرد میباشد.

اگر در این مورد دقت و مشاهده شود، آیا این نظام هماهنگ، از ترقی دادن به شخصیت مرد و پائین آوردن شخصیت زن سرچشمه گرفته است؟

اگر چنانچه مسئله چنین می بود، در اموری چون شیردهی، دایگی، نسب و هر آنچه زن با آن بیشتر تبحر داشته و در ارتباط است و همچنین در منازعات و کشمکش های که در فامیلهای زنان در میان خود راه می اندازند، نمی بایست که اسلام اولویت شهادت را به زن میداد. و نیز در صورتیکه ثابت میشد که شاهد مردیست دارای عاطفه نازک و عاطفه و وجدان رقیق می بایست اسلام شهادتش را در امور جنایی قبول میکرد. در حالیکه بدیهی است هر گاه برای قاضی ثابت شد که فلان مرد دارای چنین صفاتیست، دیگر شهادتش از اعتبار ساقط است؛ چرا که این خود بیانگر آن است که سروکار این شخص با مسائل جنایی و توان او بر مشاهده آنها ضعیف یا معدوم است و این همان چیز است که در امور جنایی اهلیت شهادت را از مرد سلب خواهد کرد.

بنا بر این مدار در حکم شهادت برین شرط الزامی است که محود و اساس قرار گرفته و آن این است که در بین شاهد و موضوعی که در مورد آن شهادت میدهد، ارتباط تنگاتنگ و قوی وجود داشته باشد. دگر فرقی نمیکند که شاهد زن

باشد یا مرد . وصف " مرد بودن " آنچنانکه هست ، معیار تجویز شهادت نیست ؛ همچنان که نیز وصف " زن بودن " آنچنانکه هست مانع از شهادت نیست بلکه مانع و تضعیف کننده گواهی ، تنها نبودن ارتباط قوی در میان آنهاست .

اما در رابطه با تعداد زنانی که وجود آنها شرط صحت شهادت میباشد ، باید گفت : که این بسته به نوع و موضوع نزاع و خصومت و تحت الشعاع اجتهاد و مجتهدین است . از ثوری و ابوحنیفه و یارانش و ابن عباس و عثمان و علی و ابو عمر و حسن بصری و زهری ثابت شده است که شهادت يك زن در اموری که بطور معمول فقط زنان از آنها اطلاع دارند ، بسنده است . [15]

در اسلام در امر شهادت و گواهی که یکی از خصائلی است که شایبه در آن خسارات جبران ناپذیر را برای شهادت علیه رونما میگرداند در صورتی که حکم شهادت شخص شاهد صادق نباشد ، از این رو در اکثر متون شرعی و قانونی در تمام مذاهب اسلام تأکید بعمل آمده است که شهادت کسی مورد تصدیق و تأیید است که در گذشته ، شخص شاهد حالتی که دلالت بر کذب وی کرده باشد هرگز رونما نگریده باشد . در قسمت شهادت چه زن باشد و چه مرد اگر شرایط و اوصاف شهادت را نداشته باشد شهادت او ولو که چهار نفر هم باشد ولی مشکوک باشد شهادت شان قابل قبول نیست (برای معلومات بیشتر به کتب احکام مراجعه شود)

قابل یاد آوری است ، در شرایطی که راه و رسم اجتماعی نوین در حالیکه به خودی خود مخالف با یکی از احکام اسلام باشد ، هیچگاه معتبر و در جامعه مسلمانان مرعی الاجرا نخواهد بود ؛ چرا که چنین عرفی باطل شمرده شده و بهمین خاطر

هر چیزی که مبتنی بر آن باشد ، به نوبه خود باطل خواهد بود ، مثلاً در آوردن زنان در نیروی انتظامی (پولیس) ، پس لازمه این عرف آنست که شهادت زن در جنایات و جرمها پذیرفته باشد . اما چنین فرضی از ناحیه قوانین اسلام مردود است ؛ زیرا خداوند این راه و رسم را مجودی خود نمی پذیرد و بهمین خاطر مسایل ناشی از آن را هم نخواهد پذیرفت .

در اینجا به این نکته استهزام میگردد که علت عدم موافقت اسلام با استخدام زن در نیروهای انتظامی بعنوان پولیس و داروغه و امثال آن منتج به این میشود که زن شخصیت و هویت زنانگی خود را از دست دهد و این جفای بزرگی به موجودیت اوست ؛ چنانکه نیز در آن ستم بزرگی علیه مردان وجود دارد ؛ زیرا زن راز لذت و کشش زنانه خود را که از خواص فطری زن در مقابل مرد (شوهرش) محسوب میشود با اشتغال در کارهای خلاف فطرت وی مرد را در مقابلش بی میل میسازد چنانچه دیده شده است اکثر زنانی که در این گونه مشاغل می پردازند دارای مزاج سالم و طبع متعادل زنانه نمیباشند . بطور مثال زنی که لباس کار بپوشد و تمام روز کارش بارکشی یا تاکسی رانی و حمل و نقل بسته های کثافت در خارج شهر باشد قهراً مزاج سالم زنانه از نزدش گرفته می شود .

در مورد «لعان» یا تقرین تعداد شهادت مرد را بر شهادت زن برتری نیست از آنجهت که : هرگاه مرد همسرش را به زنا متهم کرد ، بر او واجب است این اتهام را با پیش کشیدن چهار مرد گواه که شهادت شان معتبر و همسر او را در حال زنا دادن دیده باشند ، تقویت نماید در غیر این صورت بر او واجب است که چهار مرتبه سوگند یاد کند که در تهمت زدن به همسر خود صادق میباشد ، این سوگند ها در شروع اسلام در حکم شهادت میباشد . و در صورتیکه همسر این اتهام

شوهرش را انکار کرد ، او نیز فرصت دارد تا چهار مرتبه سوگند یاد کند که شوهرش در تهمت‌ای که به او زده است ، دروغ میگوید . بدین ترتیب روشن میگردد که یکی از آنها قطعاً دروغگو است . در نتیجه این دو شهادت همسان حکم جدایی غیر قابل رجعت در بین این زن و شوهر صادر خواهد شد . البته پس از آنکه مرد بر خود لعنت کرد که اگر از دروغگویان باشد و زن نیز علیه خودش دعای قعر و غضب الهی کرد که اگر شوهرش جزء راستگویان باشد .

نکته مورد نظر اینجاست که سوگند چهار گانه یاد شده از جانب هر یک از زوجین در حکم شهادت چهار گانه میباشد که عمل فاحشه زنا را ثابت یا نفی میکند . خداوند ارزش شهادتهای چهار گانه ای را که زنا را ثابت میکند به ارزش شهادتهای چهار گانه ای که زنا را نفی میکند ، همسان و برابر قرار داده است . آری این نکته همان چیز است که تأکید میکند هیچیک از مقوله "مرد بودن" و "زن بودن" بخودی خود در ارزش شهادت تأثیر گذار نیست . و این آیه مبارکه موضوع لعان را در بر دارد: [16]

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ أَنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ؛ وَالخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ؛ وَيَدْرُؤُاَ عَنْهَا الْعَذَابَ إِنْ شَهِدَ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ أَنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ؛ وَالخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ؛﴾ [17]

"کسانی که همسران خود را به زنا متهم می کنند و جز خود گواهانی هم ندارند ، پس شهادت هر کدام از آنها این است که چهار مرتبه خداوند را شاهد بگیرد (سوگند یاد کند) بر اینکه از راست گویان است و در مرتبه پنجم بگوید : که

لعنت خدا بر من باد اگر از دروغگویان باشم و حد را از همسر دور میسازد و دفع میکند اینکه (همسر متهم) چهار

مرتبه خداوند را به شاهدهی بگیرد (سوگند یاد کند) که شوهرش جزو دروغگویان است و در مرتبه پنجم بگوید: که

قهر و غضب خدا بر من باد اگر شوهرم جزو راستگویان باشد."

7. حجاب:

اکثر مردم چنین می پندارند حجابی که اسلام به زن اختصاص داده، بزرگترین گواه بر این است که اسلام زن را با

مرد مساوی ندانسته است، حتی بعضیها هم آنرا نشانه تحقیر زن و محدودیت زیاد در آزادی او پنداشته اند.

اگر اینان در انگیزه تشریح حجاب اندیشه و تأمل کنند، در می یابند که قضیه درست بر عکس تصورات آنهاست و

خواهند دانست که خداوند (ج) از حجاب راهی ساخته و پراخته که مشارکت زنان را با مردان در راه تشکیل جامعه و امور

مختلف آن لازم و ضروری میداند و نیز از آن ابزاری ساخته است که در ممکن ساختن همیاری عملی زن و مرد در عرصه های

علمی، فرهنگی و دیگر فعالیتهای مدنی و انسانی، تأثیر گذار است.

ولی متأسفانه این دید از نگاه بسیاریها پنهان مانده است. ما در لابلای مطالب آینده به این حقیقت نا شناخته یا کمتر

شناخته شده که از جمله بارزترین حقایق است می پردازیم.

انگیزه تشریح حجاب:

در کلیه مفاهیم انسانی، توانمندی ذهنی و جسمی و عناصر تشکیل دهنده فعالیت‌های اجتماعی و فکری زن با مرد شریک است و این نقطه عطف در آنها همیشه مشترکاً موجود می‌باشد.

زمانی زن با مرد وجه تمایز می‌یابد که خداوند (ج) در وجود زن مظاهر زنانگی و جاذبه‌های قوی جنسی را به ودیعت نهاده است که این جاذبه‌ها راهی بسوی لذت و کاجویی متقابل در بین زن و مرد دارد. و بدهی است که منشأ این لذت جنسی و محرک‌های آن همان غریزه جنسی است که در وجود زن و مرد قرار دارد، نه آن نقطه مشترکی که آنها را، به لحاظ فکری و ذهنی در اقدام بجرک‌های اجتماعی، علمی و فرهنگی، بهم وفق میدهد.

بنا بر این مرام از یکطرف، از خصایلی که در زنان وجود دارد و یا این خصایل بین هر دو جنس شریک است، خصلتی چون همیاری فکری و جنبشی در راه رشد و انتشار تمدن و جامعه استقبال خواهد کرد و هم از جانبی غریزه جنسی، از مظاهر زنانگی و جاذبه‌های جنسی زن نیز استقبال می‌گردد.

در این جا در راه جمع شدن زن و مرد در راه همیاری‌های واقعی در عرصه فعالیت‌های تمدنی (اجتماعی و مدنی) نیاز مندی به یک ذهنیت تأثیرگذار می‌باشد که این اثر الزامیتی را بار می‌آورد که زن یا مرد هر دو باید آن را در حین نزدیکی بخاطر کار در نظر داشته و بپذیرند. در این جا ضرورت است تا عوامل بازدارنده محرکات جنسی هم در زن و هم در مرد در سطح محدود آن تقلیل داده شود تا نیاز مندی تحرکات جنسی مهار گردد. در غیر آن زن و مرد الزاماً در صورت موجود بودن عناصر تحرکات و جاذبه‌های جنسی که در هر دو جنس متناوباً وجود دارد باعث تخریب دیواره‌های حیا و ادب می‌گردد که منتج به عواقب

فساد اخلاقی زینبار خواهد شد . لذا اسلام در چنین موارد جوی را پیشنهاد میکند که از شورش و تحرکات جنسی که ناشی از لباسهای هوس انگیز که زیبایی های بدن زن از زیر آن نمایان میگردد و از آرایش های افسونگرانه و غنچ و دلال زنان (ناز و کرشمه) جلوگیری شود . و این شروط بخاطر این وضع میگردد که کاریکی در دیگری باعث نا راحتی و اختلال از این رهگذر (تحریک غرایز جنسی) نگردد . یعنی یکی بر دیگری نه شورد و صفا و سودش را به تحلیل نبرد .

شروط الزامی برای جلوگیری از این وسوسه ها و ضمانت دائمی مصونیت محیط کاری کدامها هستند ؟

این شرط چیزی جز حجاب اسلامی که از جانب پروردگار (ج) تشریح گردیده است، نخواهد بود . برای اینکه ذهن شما در مورد حجاب اسلامی به راه ها نرود و خیال تان بسوی تصورات اغراق آمیز و مزاحم پرواز نکند توضیح میگردد که حجاب اسلامی چیزی بیش از یک حایل منطقی نیست که مشارکت زن با مرد در راستای انجام وظایف انسانی و اجتماعی را از مشارکت او با با مرد در جمع شدن بر سر چشمه لذات و اشباع غریزه جنسی ، جدا خواهد کرد . برای معنی حجاب تعریف شرعی سراغ نخواهد شد که در جلوه گر ساختن نقش حجاب و هدف آن ، از این تعریف دقیق تر بنظر برسد . از آن پس خواهی توانست آن را بمیل خود بهر نامی که حاکی از این هدف و رسالت باشد ، نام بگذاری .

حالا شما را در برابر این تئوری ، از حوادث فراوانی را که در جامعه نمونه های زیادی از آن را میشود ملاحظه کرد قرار

میدهمیم تا هم شناختی در همچو موارد باشد و هم تعریفی برای حجاب و هم باز یابی قضایای از این دست .

وقتی که دیدیم در يك نشست علمی یا فکری، که با هدف اصلاحی اجتماعی یا حل و فصل مسئله علمی یا فرهنگی تشکیل میگردد، زن همراه مرد مشارکت دارد. در اینصورت پاپای امیال و آمال کسانی که نسبت به حجاب و محدودیت های آن نگرانی بدل راه داده و از آن ابراز نارضایتی میکنند، حرکت کرده و چنین فرض میکنیم که در این دیدار مشترك علمی یا فرهنگی زن همچون زنان لایالی گرا امروزه، با خود آرایی و نمایاندن جاذبه های جنسی خود به صحنه بیاید، لابد شما تصور میکنید که به اقرار در این صحنه تحریک گرا و فتنه انگیز زن بهنگام تبادل نظر در مسئله فکری یا معضلی اجتماعی یا کار ادبی، که از خود بنمایش میگذارد، چه چیزی اتفاق خواهد افتاد؟

چیزی که ناگزیر باید رخ بدهد این خواهد بود که تمایلات جنسی مردانی که شاهد این صحنه هستند و بدان زن نگریسته و بدو گوش سپرده اند، بجوش آمده و بر فعالیتهای فکری آنها می شورد و بدین وسیله غریضة جنسی، آنها را از حرفها و قضاوتهای فکری این زن غافل کرده و به سوی جاذبه جنسی به نمایش در آمده او می کشاند؛ یعنی، ایراد سخنان او برای آنها در یکجا و در عین حال جاذبه های جنسی او در جای دیگر با آنها بازی میکند. این خود با وضوح تمام بر این معنی است که علی رغم گفتار علمی یا فکری این زن، مردان حاضر در جلسه او را به این عنوان نگاه میکنند که يك مجموعه ای از محرکهای جنسی و مظاهر زنانگی است که غریزة جنسی را هیجان زنده ساخته و مرد را به کاجویی و لذت تحریک خواهد کرد و بدین ملحوظ به صحبت های این زن اندک توجه نمیداشته باشند که محرکات وی دارند.

این به آن می ماند که خانم المانی در يك کانفرانس بین المللی که در يك کشور اسلامی دایر شده بود و دارای پیراهن نازک با دامن کوتاه بود زمانیکه با تباشیر بالای لوحه اعداد و ارقام را می نوشت همه اشترک کنندگان به پاهای عریان و خوش ترکیب او می نگریستند نه به چیزهای که او با تباشیر روی لوحه می نوشت . او با وجودیکه در گفتار فکری خود ، که اهمیت فوق العاده ای هم داشت ، داد سخن می داد و مسایل مهم را در تخته برجسته می ساخت ، اما برجستگی بدن فتنه انگیز این زن با ژست و حرکات او که شاید هم بسیار عادی بود باعث این میشد که کسی جز به جاذبه های جنسی این زن قطعاً بدیگر ارزشهای او توجه نکنند .

اگر دقت شود برای این خانم متفکر و پژوهشگر و انسان ، تحقیری مفضحانه تر و مسخره آمیز تر از این تحقیر و خوار داشتن چه میتوان تصور کرد ؟

این داستان را نگاه کنید : «یکی از بانوان شاعر بلند آوازه غرب در شب شعر قطعه شعری می سرانید . او نیز به نوبه خود ، زیبایی و زینتش را به نمایش گذاشته بود و موهای دراز و صاف و فرو هشته اش را در حال سرانیدن اشعارش بطرف گوشه از صورتش خم میکرد ، انگاه بلافاصله آنها را با تکانی جذاب و تحریک آمیز از صورتش کنار میزد . پس از آنکه به ایراد اشعارش خاتمه داد و سالن از کف زدن حاضرین پر طنین شده بود ، یکی از مدعوین بدوست خود گفت : اشعارش را چطور دیدی ؟ او در جواب گفت : راستی موهایی دارد که عقل را می رباید و افسون میکند !»

ایا کسی هست که در ضمن این گفتار زشت ترین جملات تحقیر آمیز و گزنده را مشاهده نکند و نخواند؟ این حالت در این نوع ژست و برخاست میتواند تخریبگر کلیه عوامل سازنده حیات اجتماعی گردیده ارزشهای اخلاقی زن و مرد را نابود سازد . این نوع ژست و لباس و خود آرایی در همچو مواقع برای بانوان چه پیامی میتواند داشته باشد ؟ لاید این پیام را می آورد که تو هر قدر کوشش کنی که بعنوان زنی دانشمند ، متفکر و ادیب در میان مردمان خود را نشان دهی ، اما حقیقت این را نشان میدهد که در کلیه این احوال این خانم عروسکی زیبایی است که مرد بدان خود را سرگرم میسازد و لذت و شانس خویشتن را در آن مشاهده میکند .

این کدامین مکتب خواهد بود که نسبت به کرامت زن این همه غیرت از خود نشان داد که اینچنین خوار میشود و در آتش محرکه های جنسی ، تلاشهای انسانی و استعداد های علمی و ابتکاری او را به تحلیل میرساند و بهمین خاطر حایلی مستحکم نهاد تا شخصیت زن بودنش را متمایز میسازد؛ زن شخصیت نخست که نشاندهنده استعداد و تفکر و داشته های علمی اش است ویژه گیهای انسانی خود را به بهترین اسلوب به نمایش می گذارد که باعث کرامت و بزرگی زن می گردد در حالیکه در صورت دوم حالات و نظا هر به فریبندگی یکجا بان نشان دادن زیبایی های زنانه همه مظاهر او را در حاله از فسون و محرکات جنسی نابود میسازد . اسلام به مقتضیات داشتن این غیرت را به زن توصیه میکند و راه های را فرا روی او میکشاید که از چنین صحنه های تحرکات در امان بماند . در این صورت است که زن را در مقبله با احساسات تحقیر آمیز تضمین کرده او را در شالوده مشارکت با مردان در برابر هر آنچه که به او نهدید باشد حمایت کرده شخصیتش را قائم و مستحکم میسازد .

اگر زن خواست، بنا بر انگیزه انسانی خود در عرصه های مختلف انسانی و اجتماعی با مردان مشارکت نماید، اسلام بر زن واجب می داند که وقار و متانت داشته باشد تا بدین وسیله شخصیت انسانی او که تشکیل دهنده نقطه مشترك زن و مرد است جلوه گر گردد و مظاهر زنانگی و جاذبه های جنسیت مخفی بماند. اگر زن چنانچه بخواهد در زمینه تبادل و دست بدست کردن عوامل سعادت زنا شویی، همراه با کلیه مسؤلیتهای ناشی از آن، در زیر چتر ازدواج شرعی مقدس برد پیوندد، در این صورت اسلام او را فرا میخواند که مظاهر زنانگی خودش را، که راه نوعی دیگر از مشارکت زن با مرد است، برای شوهرش بنمایاند و از لابلای آن، همگام با شوهرش، از لذتی که خواند (ح) آن را حقی برای زوجین قرار داده، برای خود بهره برداری کند. اسلام برای بانوان این توصیه را میکند که مظاهر زینت و جاذبه ها و محرکهای جنسی خود را که باعث غافل ساختن شخصیت مردان میشود مخفی دارد. در این صورت است که زن در کار و پیکار زندگی قویاً خودش را استحکام بخشیده بیشتر از مردان شخصیت علمی و اخلاقی او نمایان و در وجه تحسین عموم قرار میگیرد. در این صورت است که زن يك فرض و وجیبه زانۀ خود را از يك سودر حفظ و امان قرار داده و از جانب دیگر زمینه های وسوسه انگیز هرگز بر مردان مساعد نمیگردد. در این صورت اسلام این گونه زنان را در خور ستایش و تقوی دانسته و او را هرگز از شخصیت زنانگی اش و غریزه جنسیت جدا نخواهد ساخت بلکه اسلام با دقت کامل او را آموزش میدهد که با فراگیری این حکمت متعالی در همه مواقع و در همه جا قوی، نیرومند و با تقوی در حالی جلوه کند که کلیه مظاهرش حفظ باشد.

آنچه که در مفهوم خود آرای و نمایانند جاذبه های جنسی داخل است ، يك امریست نسبی و دارای مراتب متفاوت میباشد که از آراستن و برهنه کردن موی سر شروع میشود و ممکن است رفته رفته دایره آن وسعت یابد و به نهایت حد خود برسد . و چون يك این مراتب تحت عنوان نمایانند زیبایی های قتنه انگیز داخل میباشد ، ترازویی در کار نخواهد بود که آنها را در حکم متمایز ساخت . زیرا در اینگونه مسایل زن خود میداند کدام قسمت از اندامهای خود را آشکار نسازد . باید تذکر داد که توجه به زیبایی های قتنه گستر خودش يك امر نسبی است . چه بسا زیبایی های کم آشکار میگردد ، باعث جلب توجه نگردد و اصلاً باعث تحریم احساس نشود . مطاعی را که پنهان باشد از دستبرد نا جایز مصئون می ماند بر عکس هر پیش پا افتاده ای بردارنده ای دارد .

پس با توجه با این واقعیت انکارنا پذیر و ملموس، اسلام در حل و فصلها ، احکام خود را با توجه به کلیات امور و حوادث وضع میکند و به وجود تمایزهای جنسی در بین جزئیات امور، اعتماد و توجهی ندارد ، زیرا در قوانین همه این ملحوظات لحاظ شده است ، زیرا در قوانین وصف شمول و عموم از جمله بارزترین مزایای قوانین میباشد، که معهذاً ضرورت است که در اجرای آنها معنی شمول و عموم نیز منظور شود ، در غیر این صورت نمیتوان مواد و مضامین آنرا به عنوان قوانینی که احکام آنها ، بر همگان جاری است ، بحساب آورد . یعنی، در راستای اجرای احکام شرعی ، هر آنچه که ظنی الوقوع است در حکم چیزی که حتمی الوقوع است قرار داده خواهد شد ، که هدف از آن احتیاط کاری و وجود نظم در این باب میباشد .

منباب مثال شراب حرام است؛ چون بی تردید مست کننده است. حالا اگر ما بیاییم در میان کسانی که بر اثر نوشیدن آنها مست نمیشوند و همچنین در میان کسانی که بیک جام مست نمیشوند با کسانی که با نوشیدن یک جرعه مست می گردند، تفاوت بگذاریم، سپس بر مبنای همین تفاوت در منش ها و عادات و رسوم، اجرای حکم اسلام در این زمینه را نیز تجزیه و تفکیک نکاییم، در این صورت مفهوم قانونی این حکم باطل، و بالاخره مفهوم تشریحی آن نخواهد توانست مردم را پوشش دهد.

بهمین خاطر در مسئله حجاب نیز لازم است که ذات خداوند (ج) برای معنی وقار و ممانت مطلوب، حد و مرزی را مطابق با هدفی که بخاطر آن تشریح گردیده، مشخص نماید و این معنی مشخص رنگ قانون عمومی بخود بگیرد و از این رو ناگزیر باید این حکم را تمام زنان در هر شرایطی در اجرا قرار دهند.

موضوعاتی که در فوق توضیح شد علت مشروعیت حجاب بود، همان حجابی که چیزی بیش از این نیست که زن در عرصه مشارکت با مرد در فعالیتهای انسانی، علمی و اجتماعی، توسط آن وقار و ممانت خود را حفظ نماید، بدین صورت که زیبایی های ویژه خود را که باعث محرکهای جنسی میشود پوشاند، و این حجاب چیزی بیش از این نیست که ماهیت مشارکت زن با مرد را در این کارها و فعالیتهای تقویت داده و مساوات وی با مرد را در این راستا، در برابر مردانی که به احتمال زیاد این مساوات را نمی پذیرند و یا تهدید میکنند پاس خواهد داشت. بسیاریها حکمتی که در میزان اعتنای پروردگار به

مشارکت و مساوات زن با مرد، در کلیه عرصه‌ها را علنی و آشکار ساخته از ذهن بعضیها بدور است و بهمین جهت برای مشروعیت حجاب علتهای موهوم ساخته و پرداخته‌اند.

فلسفه حجاب اسلامی این نیست که ذات باری تعالی حجاب را ابزاری برای تربیت زنان یا دختران جوان بسوی بالابدن استقامت‌های اخلاقی و دوری از انحرافات و پلشتیها قرار داده باشد. در حالیکه این يك واقعیت نیست. حقیقت این است که تربیت از درون انسان می‌جوشد و به وسیله شکل و نوع لباس از بیرون نمی‌آید و روزی نخواهد رسید که شکل و مود و لباس جای‌گزین تربیت و روشهای تربیتی گردد. و اما هیچیک از علمای شریعت اسلامی نگفته‌اند که فلسفه تشریح حجاب اسلامی این است که معیاری برای اخلاق و ابزاری جهت تربیت رفتاری رختران جوان باشد. و یا در هیچ يك از مصادر شریعت اسلام نصی سراغ نمیشود که این مطلب تأیید شده باشد. قسمیکه قبلاً نیز توضیح دادیم لباس و حجاب خود يك پوش و وقایه است که میشود انسان در درون آن ظرف خود را راحت و مصون حس کند و از نامالایمات و تمایلات نفسانی ناخواسته و ناخوانده خلاف انسانی خود را وقایه کردن است. چیزی که فوق العاده حایز اهمیت است این است که این زنان بوده‌اند که همیشه تقوی و پارسایی داشته بر علاوه هزاران مشکل زنانه‌شان از خود و حیثیت و ناموس خود به وجه احسن پاسداری کرده‌اند و بر خلاف، اکثراً مردان دیده شده است که در اغوی کردن زنان دست دراز داشته‌اند.

این فرض موهوم فاقد سند به این ضرب‌المثل عربی می‌ماند که می‌گوید: «زَنَاهُ فَحَدَهُ» یعنی، از سر تزویر و افترا بدو زنا

نسبت داد، تا بزور مجازاتش کند.

اری مجدداً خاطر نشان میگردد که فلسفه مشروعیت حجاب اسلامی همان بیان منطقی است که در خصوص آن داد سنن داده شد و آن غیر قابل شك و تردید است و قرآن مجید این فلسفه را در نصی جامع و سنجیده عنوان کرده است آنجا که خداوند (ج) می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَ لَكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذِنَ

[18]

«ای پیامبر به همسران و دختران خود و زنان مسلمانان بگو که چادرهای شان را بر سر و صورت خود بیاورند این نزدیک تر است که به عفت و پاکدامنی شناخته شوند و مورد اذیت و آزار قرار نگیرند».

در این قسمت از آیه که می فرماید: «این نزدیکتر است که به عفت و پاکدامنی شناخته شوند و مورد اذیت و آزار قرار نگیرند». فلسفه حجاب را بیان میدارد. آیا آن را خوانده اید و در آن اندیشیده اید؟

فلسفه اش این است که جاذبه ها و محرکه های جنسی زن از معرض نگاه مردان چشم چران و بی عزت پنهان بماند تا بدین وسیله زیباییهای او آنها را به تعرض و اذیت کردن تحریک نکند و در وجود زن، جز عنوان يك شريك در راستای خدمات انسانی و تلاشهای مختلف اجتماعی، مشاهده نکنند ما دام که عرصه اجتماعی زن و مرد با هم، عرصه اجتماعی باشد که همگان را بسوی همیاری در زمینه تشکیل جامعه و پایه گذاری فرهنگ و تمدن پیش میروند و یکدیگر را فرا میخوانند.

قبلاً نیز تصریح شد که حجاب عبارت از این نیست که میزان اخلاقیات بانوان را فرا آورد بلکه عبارت از ظرفی است یا پوشش و وقایه ایست که زن را در برابر انگل فتنه و فساد که معمولاً از طرف مردان رونما میگردد حمایت میکند . و در صورت حجاب مناسب است که زن میتواند با ارزشمندی ذاتی خود در کار و پیکار دائمی حیات آنگاه که جامعه هر دورا میخواهد سهم بدون دهره داشته باشد . من خود شاهد هستم تعدادی از دختران جوان بخاطری که هویت شان فاش نشود حین مکث رفتن از برقه یا چادری استفاده میکنند و این در حالیست که نه از طرف خانواده و نه از طرف مدرسه انها مجبور به آن نبوده اند بلکه از آن در ساعات رفت و آمد از خیابان های شلوغ منحصیث يك ظرف وقایوی کار میگیرند . همینطور است در محیط های کاری بسیاری از بانوان با وجودیکه ملبس با پوشش مناسب در محیط کاری خود پوشیده اند زمانیکه خانه و یا محل کار شان را ترك میکنند بدون آنکه کدام جبر و اکراهی در بین باشد برقه بسر میکنند و در آن خود را مصون تر حفظ میکنند ، البته این مربوط به شخص میشود که چه نوع پوششی را در محل مناسب آن بدون آنکه از طرف مرجع ای مجبور شده باشند انتخاب و کار می گیرند که این دو مثال مسائلی را که در بالا به آن تبیین داشتیم بصورت عملی در جامعه در بین بانوان نشان میدهد .

از مسئله با حجاب و بی حجاب که بقدر کافی روی آن بحث شد میگذریم و داخل يك مبحث دیگر که باز هم مربوط

به حجاب میشود می پردازیم:

آیا حجاب مانع از پیشرفت زن است؟

کسانی که به ترتیبی میخواهند ارزش های اسلامی را نادیده بگیرند و یا به آن اتهام و اهانت به بندند و یا اینکه بعلمت روابطی فردی یا عواملی روانی از اسلام نگرانی بدل راه داده اند ، امثال عبارات زیر را مطرح میکنند:

اسلام زن را بوسیله بار های گران حجاب به بند کشیده است ؛ اسلام از همان آغاز الزام زن به حجاب ، عقب ماندگی را بروی تحمیل نموده است ؛ پیشرفت و آزادی زن در گرو رهایی او از محدودیت های حجاب است و . . .

به هر حال باید گفت: در صورتیکه بیش از هر چیز ما از اولویتها - هر نوعی که هست - دوری گزیدیم ، و با پرسش زیر روبرو شدیم ، چه پاسخی میتوانیم ارائه کنیم ؟

آیا این درست است که حجاب مانع پیشرفت زن و او را به زندان جهالت و عقب ماندگی در افکنده است ؟ و اگر پاسخ آن مثبت است بفرمائید چگونه شکل و صورت این هر دو امر را از هم تفکیک میدهید ؟ پاسخی که يك اندیشه آزاد واقعی را از اولویتها دیکته (املا) میکند عبارت از این است که در بین حجاب اسلامی و عقب افتادگی زنان هیچگونه رابطه وجود ندارد ، حجاب يك وقایه ، يك پوشش و يك ظرف است که تمام انسانها بدان نیاز دارد و عقب افتادگی يك ساخت فکری و کلتوری پیچیده ای دارد که با بسا مسایل اجتماعی از قبیل حالات اجتماعی و رفاه عامه ، حالت های روانی سالم ، زمینه های ظرفیتهای تعلیمی و تحصیلی ، محیطی و خانوادگی را در بر میداشته باشد که تشریح مکمل آن از توانمندی این بحث بیرون است . آمدیم در دنیای مد و فیشن ؛ این يك پدیده ایست که از هزاران سال به اینطرف جوامع و انسانها به طرز لباس پوشیدن و نحوه استعمال لباس مبادرت داشته حلقه مد و فیشن از کهن ترین زمانه ها در بین جامعه انسانها رواج

داشته هر کس مطابق به خواست و سلیقه و ایجابات محیطی لباس می پوشند که این هم به انکشاف و ترقی دانش و فرهنگ تأثیری ندارد که صرفاً موضوع انتخاب محیطی و سلیقه‌ی می باشد . مثلاً در اروپا زنان اکثراً با دامن‌های کوتاه و بالاتنه‌های بی آستین در مجامع ظاهر میشوند اما يك خانمی که در فابریکه ، یا مزرعه و یا در دفتر کار میکند هیچوقت با همان لباسی که در شب نشینی و مهمانی می پوشد ظاهر نمیگردد و اگر این کار را بکند مورد تمسخر همقطاران خود قرار میگیرد . بطور مثال در هندوستان میان خانم‌ها لباس ساری مروج است که ناف و کمر شان عریان و نمایان است و اکثراً این لباسها را که در تمام هندوستان رواج دارد حتی زنانی که در کناره‌های بحر به صید ماهی می پردازند و یا در روی سرکها زندگی دارند نیز می پوشند که این هرگز دلیل به پیشرفت و یا عقب ماندگی يك زن هندوستانی شده نمیتواند . بيك حرف این بحث را در مورد لباس خاتمه میدهم که مد و لباس هرگز معرف پیشرفت و یا عقب گردی اجتماع حساب شده نمیتواند .

بهمه حال رشد فکری و اندوخته‌های علمی انسانها چه بانوان باشد و یا مردان مربوط و وابسته به نوع و طرز لباس پوشیدن آنها نیست . در ازبکستان خانم‌های وجود دارند که به سطح داکتری تخصص دارند اما همان لباسهای محلی که بنام "کرته قناوین" شهرت دارد و دارای آستین‌ها پهن و کشاد و عاری از چین‌ها و پرده‌های هاست با روسری‌ای از همان تکه بسر و تن دارند و این در حالیست که این نوع لباسها که در نوع خود با حجاب اسلامی تطابق دارد هرگز باعث این نشده است که دانش مسلکی این بانوان را زیر سوال قرار دهد . همچنان در افریقا زنانی را می بینیم که از فرط فقر حتی جا‌های لازمی بدن خود را هم نمیتوانند

پوشانند که بدن و سینه های شان عریان است و با این بی حجابی که آن زنان با آن عادت کرده اند نمیشود آنان را که حتی از کتاب دانش يك حرفی را نمی فهمند بخاطری که بدون ستر هستند آنان را دانشمند و مرفع بدانیم.

بر عکس در قلب کشورهای عرب نیز مانند سوریه و مصر زنان با حجابی وجود دارند که به اوج تخصصهای مختلف علمی رسیده و در فعالیتهای و خدمات مختلف اجتماعی، بالاترین سطح مشارکت را داشته اند. آیا وقار و متانت آنها، که با استفاده از آن، حکم قرآن را بیک گفته اند، امتیازات علمی، رشد مدنی و خدمات اجتماعی آنها را، که جامعه شاهد آنها بوده به تحلیل برده است و بالاخره نا آگاه در لحظه سحر آمیز بصورت زنانی مرتجع و عقب مانده در آمده اند؟!!

ما در غرب عملاً از طریق تلویزیونها و رسانه ها می بینیم که با برهنه ساختن و یا نیمه برهنه ساختن زنان از آنها چه ملعبه که نساخته اند آیا می فهمید که زن را تا کدام اندازه در کانال های خود فروشی و سکس در حوض جانسوز پستی و نکبت قرار داده اند که هرگز نظیرش در هیچ دوره ای از تاریخ معلوم انسانها بنظر نرسیده است نام این را چه می مانید؛ لاوالی گری، بی شرمی، یا سستی تمدن؟!!

قرآن کتابست که در تمام عرصه های زندگی آموزه های حیاتی دارد چنانچه در بین حجاب نیز حد و مرزی را تعیین

فرموده است: ﴿وَلَا يَدِينُ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا﴾ [19]

«زینت و زیور خودشان را آشکار نکیند مگر آنچه که بطور طبیعی آشکارا میگردد» و زینتهای که بطور طبیعی و

بدون تکلف ظاهر میگردد، آنگونه که جمهور علما میگویند، عبارت از صورت و دست زن، و جز اینها می توان

بدون مشقت و زحمت مستور داشت .

بدیهی است که این حد واجب از حجاب و متانت، زن را از حرکت علمی و اجتماعی باز نخواهد داشت، هر عضوی

که پوشاندنش برای زن مایهٔ زحمت باشد، خداوند آشکارا ساختن آن را حکم داده و هر عضوی که خداوند حکم به ستر آن

داده باشد، محققاً در پوشاندن آن هیچ زحمتی برای زن بیار نخواهد آورد .

اما محدودیت های چون: برکناری زن از حضور در جامعه و پوشاندن کامل سراپای بدن با لباسهای که مانع از تحریک و

فعالیت و دیدن و مایه خستگی در حرکت است، خواه از روی ورع و پرهیزگاری باشد و یا احتیاط کاری صورت

گرفته باشد و یا بر اساس انگیزه های افراط گرانه و بدعت، همه و همه از حساب و مسؤلیت مبانی شریعت

اسلامی بدور و اسلام عواقب آنها را متحمل نخواهد شد . در هر صورت این وضعی نیست که جوامع اسلامی در واقع بر پایه

آن عمل کنند . [20]

خودخواهی مردان در رویارویی با حجاب و متانت زن:

بعد از بیان این موارد اینک وقت آن است که سوالی به شرح زیر مطرح کنیم:

به عقیده شما اینکه گروهی از مردان زنان را فرامیخوانند که از موازین ممانت و حجاب اسلامی کناره‌گیری کنند ،

چه انگیزه‌ای دارد ؟ آیا واقعاً انگیزه‌اش غیرت خوردن نسبت به منافع جامعه و میل به رهایی از محدودیت های عقب

ماندگی و سوق دادن جامعه بسوی تعالی و ترقی میباشد ؟

فرض اینکه انگیزه آنها دعوت به بی حجابی این غیرت خوردن ناب و دلسوزانه برای جامعه و زن باشد ، مضحك و ساده

لوحانه به نظر میرسد و همچنین است کسی که این فرض را باور کند و به حقانیت آن اطمینان داشته باشد از سادگی فوق

العاده برخوردار خواهد بود .

چنین است کسانی که در هنر های نمایشی ای اشتراك میکنند که در آنها بیشتر خود آرایی و تحرکات جنسی از طرف

زنان صورت می گیرد ، آیا در این شرایط کسی در این شك دارد که چنین شخصی شهوت ران و بدنبال اشباع غریزه

جنسی خود میباشد و از این راه ، خود خواهی اش را با صادقانه ترین شیوه بیان می دارد . همینطور صدها شعبه را ما میتوانیم

در جوامع بسیار پیشرفته بیابیم که ظاهراً به منافع زنان کار میکنند اما در حقیقت همه چیز زن را حتی حیثیت و قار و در نهایت

هستی وی را از وی می گیرد و چه بسا زنان اند که بعد از ، از دست دادن زیبایی ها و سپری شدن موسم شباب شان در

فراموش خانه ها به حالت های بدی بسر می برند و برای مردن ساعت شماری دارند . این تنها چیز است که بی بند و باری در

اخیر برای بانوان جوان و نا عاقبت اندیش که حتی از فکر تشکیل خانواده هم ابا می ورزند در فرجام برایشان ارمغان داده می

شود .

[11]. قرآن مجید ، سوره نساء ، آیه 33

[12]. روایت از : لیهتی واحمد و حاکم و دارقطنی .

[13]. قرآن مجید ، سوره آة عمران ، آیه 195 .

[14]. " " " نخل ، آیه ، 97 .

[15]. قرآن مجید ، سوره نثاء ، آیه 11 .

[16]. قرآن مجید ، آیه 2 ، از سوره نساء

[17]. قرآن کجید ، آیه 12 از سوره نساء

[18]. زن در شفافیت قوانین اسلامی ، ص 106 ، تالیف الرمضان البوطی .

[19]. مجادله ، آیه های 3 و 4 . و تاریخ فلسفه در اسلام ، میر محمد شریف ، چاپ مجمع دانشگاهی سال 1362 تعلیم اقتصادی و سیاسی قرآن
صص 260 و 261

[10]. همان ص ، 277

[11]. زن در . . . رمضان بوطی ، صص ، 127 تا 140

[12]. قرآن مجید ، سوره بقره ، آیه ، 282 .

[13]. " " " نساء ، آیه 11 .

[14] شفافیت شرعت الهی در مورد گواهی و شهادت، تالیف دکتر سعید محمد رمضان، ص، 140 و 141، رك: به كتاب «الطرق الحكيمه» از ابن قيم جوزى، ، 145 چاپ المنير

[15] زن در میان شفافیت قوانین اسلامی، همان، ص، 140 تا 143 رك: كتاب «الطريق الحكيمه»، ص، 148

[16] همان، صص 140.146 .

[17] قرآن مجید، سوره نور آیه های 6 الى 9 .

[18] قرآن مجید، سوره احزاب، آیه، 59 .

[19] قرآن مجید ربال سوره نور، آیه، 31 .

[20] همان، ص، 185 .